

سرمقاله

نجات زنان با "اصلاحات" ممکن نیست!

جا افتادن ۸ مارس به عنوان روز زن با یک درس بزرگ مبارزاتی همراه است. درسی که تأکید می‌کند که مبارزه برای رفورم بدون مبارزه برای نابودی سرمایه داری نمی‌تواند به آزادی زنان منجر شود. اما اگر در آن زمان امکان داشت در چهارچوب نظام های سرمایه داری موجود در غرب بسیاری از خواست های عادلانه زنان متحقق شوند و اصلاحاتی در شرایط کار و زندگی زنان بوجود آید، امروز در جامعه تحت سلطه ایران انتظار چنین امری را داشتن به معنی دچار شدن به توهم و دویدن به دنبال سراب بی سرانجامی می باشد. اجازه بدهید سخن را در رابطه با جامعه خودمان، ایران دنبال کنیم.

صفحه ۲

گرامی باد سالروز رستاخیز سیاهکل وقیام پرشکوه بهمن!

امروز در شرایطی سالروز این دو رویداد بزرگ را گرامی میداریم که چه به دلیل سیاستهای ضد مردمی جمهوری اسلامی و چه به دلیل رقابتها و سلطه جونیهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی، کشور ما در یکی از بغرنج ترین موقعیتهای تاریخ معاصر خود قرار گرفته است، بنابراین وظیفه خود می دانیم که به این مناسبت به بررسی این وضعیت و وظایفی که سیر عینی رویدادها در چنین موقعیتی در مقابل نیرو های انقلابی قرار داده بپردازیم.

صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

- ۴..... درسهای رستاخیز سیاهکل روشنی بخش راه آینده!
- گرامی باد سالروز رستاخیز سیاهکل و
- ۶..... قیام پرشکوه بهمن!
- ۹..... مصاحبه رادیویی به مناسبت رستاخیز سیاهکل
- ۱۲..... توابع، پدیده ای نوظهور در زندان! (قسمت دوم)
- ۱۵..... "بخرهای ماندگار" و اتهام "بی سواد" به انقلابیون دهه ۵۰
- ۱۶..... گزارشی از تظاهرات ضد جنگ در واشنگتن
- ۱۷..... "صلح" در نپال و موضع حزب کمونیست هندوستان (مانویست)
- ۱۸..... پیام چریکهای فدائی خلق به مناسبت "روز کومه له"
- ۱۹..... ستون آزاد
- ۲۰..... نگاهی به برخی اخبار



اشغال بادگان عشرت آباد توسط توده های بجا خاسته در قیام بهمن ۵۷

رفورمیستی آنها، اینبار در جنبش زنان جایی برای خود باز نموده و پیش می رود.

مسئله زنان در ایران، یک واقعیت عینی و مسأله بسیار مهم و حساسی است. ابعاد ظلمی که به زنان ایران و به خصوص به زنان طبقات پائین جامعه اعمال می شود غیر قابل توصیف است و طوق بندگی ای که به گردن آنان بسته شده حقیقتاً طاقت فرساست. تنها کفایت بعضی از قوانین در رابطه با زنان را حتی بدون هیچ گونه تفسیری صرفاً توضیح داد تا معلوم شود که آن قوانین تا چه حد زن ستیز بوده و چطور ابتدائی ترین حقوق انسانی در آن ها زیر پا گذاشته شده است. مثلاً قانون طلاق را در نظر بگیریم. عین متن آن قانون چنین است: "مرد هر وقت که بخواهد می تواند زنش را طلاق بدهد." در مقابل این قانون، زن از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیست. زن اگر بخواهد طلاق بگیرد- حتی اگر دلایل کاملاً منطقی و بجائی هم داشته باشد- سال ها باید دوندگی کند و معلوم هم نیست که بالاخره میتواند موفق به گرفتن طلاق بشود یا نه. یا قانون مربوط به سرپرستی پدر و مادر از فرزندانشان را در نظر بگیریم. طبق قانون، پدر در رابطه با همه امور مربوط به فرزندش می تواند تصمیم بگیرد. در حالی که مادر حتی در نبود پدر و یا جد پدری هم از چنین حقی برخوردار نیست. یعنی حتی از تصمیم در مورد تحصیل و محل زندگی فرزند خود گرفته تا مسائل درمانی او و بسیاری از موارد دیگر محروم است. حالا از قوانین دیگر که آشکارا زن را نصف مرد و شهروند درجه دو به حساب می آورد، سخنی نمی گوئیم.

با توجه به وجود چنین قوانین زن ستیز در جامعه، جای هیچگونه شکی نیست که تغییر و یا لغو چنین قوانینی کاملاً به نفع زنان در ایران می باشد. به خصوص اگر به عملکرد این قوانین زن ستیز و بردگی و مظلومی که از آن ها در جریان زندگی واقعی برای زنان بوجود می آید و تأثیراتی که این امر در جریان زندگی افراد خانواده و کل جامعه به جای می گذارد توجه کنیم، خواهیم دید که لغو چنین قوانینی و جایگزینی آن با قوانینی که بر مبنای انسان کامل شمردن زن تدوین شود و مشخصاً حقوق دموکراتیک برابر با مرد برای زنان در آن قوانین در نظر گرفته شود، نه فقط به نفع زنان بلکه به نفع کل جامعه می باشد و در این میان زنان طبقات پائین جامعه، زنان کارگر و زحمتکش بیشترین نفع را از آن خواهند برد. بر این اساس مبارزه برای لغو این قوانین مبارزه ای است کاملاً ضروری که باید با طرح خواست های هر چه مشخص تر و دقیق تری به عنوان یک مبارزه دموکراتیک و کاملاً بر حق دنبال شود. بنابراین واضح است که از نظر ما انجام چنین مبارزه ای به خودی خود به معنی رفورمیست بودن نیست. برای این که ببینیم رخنه رفورمیسم در جنبش زنان در کجاست، توجه به مطالب زیر ضروری است:

همانطور که می دانیم از سال ۱۳۸۱ که رژیم جمهوری اسلامی ظاهراً به ناگاه اجازه برگزاری روز زن را در ایران صادر نمود- و البته نه در روز تولد فاطمه بلکه درست در روز ۸ مارس- مبارزه جهت تحقق خواست های مشخصی در رابطه با زنان به **طور علنی** در ایران جریان یافته است و در سال های اخیر خواست تغییر قوانین مربوط به زنان که تحت عنوان "قوانین نابرابر و یا تبعیض آمیز" از آن ها اسم برده می شود مطرح و برای تحقق آن مبارزه می شود. در رأس این مبارزه البته **سخنگویان** طبقات مرفه جامعه قرار دارند و در واقع رژیم نیز با اتکاء به این "خودی" هاست که پای گیری یک مبارزه علنی به رهبری این زنان در جامعه ایران را تحمل و سعی در کنترل آن دارد. این را هم می دانیم که مبارزه در این حوزه نیز همانند آنچه مثلاً در مبارزه جهت ایجاد سندیکا برای کارگران شرکت واحد شاهدیم، علیرغم این که علنی و تا حدی برای رژیم قابل تحمل است، هیچوقت از سرکوب مصون نبوده و همواره مورد

نجات زنان با "اصلاحات" ممکن نیست!

۸ مارس روز جهانی زن نزدیک می شود. روزی که به همت و مبارزه خونین زنان کارگر و زحمتکش نساجی نیویورک در سال ۱۸۵۷ و سپس با پیگیری و تلاشهای زنان سوسیالیستی نظیر کلارا زتکین، "روز جهانی زن" نام گرفت؛ روزی که حالا دیگر به همه زنان آزادیخواه در تمام جهان تعلق دارد.

جا افتادن ۸ مارس به عنوان روز زن با یک درس بزرگ مبارزاتی همراه است. درسی که تأکید می کند که مبارزه برای رفورم بدون مبارزه برای نابودی سرمایه داری نمی تواند به آزادی زنان منجر شود. اما اگر در آن زمان امکان داشت در چهارچوب نظام های سرمایه داری موجود در غرب بسیاری از خواست های عادلانه زنان متحقق شوند و اصلاحاتی در شرایط کار و زندگی زنان بوجود آید، امروز در جامعه تحت سلطه ایران انتظار چنین امری را داشتن به معنی دچار شدن به توهم و دودیدن به دنبال سراب بی سرانجامی می باشد. اجازه بدهید سخن را در رابطه با جامعه خودمان، ایران دنبال کنیم.

رفورمیسم در ایران یک جریان ورشکسته سترون است که در طول حداقل چندین دهه ورشکستگی خود را آشکار ساخته است. چه در دوره شاه از همان زمان که سازشکاران و رفورمیست ها به جای طرح ضرورت سرنگونی رژیم شاه شعار می دادند "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت" و یا بعداً در مقابل شعار سرنگونی، خواهان تصحیح و تغییر قانون اساسی شدند و چه در دوره های بعدی که رفورمیسم خود را به صورت های مختلف و مثلاً در رابطه با سازمان های سازشکار آشکار ساخت، مردم ایران همواره نه فقط ورشکستگی خط رسوای رفورمیستی را مشاهده کرده اند، بلکه **مصیبت ها و دردهای وحشتناک ناشی از آن را تجربه و با گوشت و پوست خود لمس کرده اند.**

این امر اگر چه هشپاری مردم ما را تا حد زیادی در برخورد به خط های سیاسی رفورمیستی و سازشکارانه ارتقاء داده ولی باعث آن نشده است که همه بتوانند این خط را در هر شکل و صورتی که ظاهر میشود بشناسند. امری که انعکاس آن را ما در میان نیروهای سیاسی مختلف شاهد بوده ایم. مثلاً وقتی خاتمی با شعارحکومت قانون و بهبود وضع زنان و جوانان به میدان آمد، تبلیغات بسیاری در مورد این که واقعاً قرار است معجزه ای در جمهوری اسلامی رخ داده و تغییری به نفع زنان و جوانان در ایران بوجود آید، صورت گرفت. هرچند عمده سازمان دهندگان این تبلیغات همپالگی های خود خاتمی بودند ولی خیلی از افراد و نیروهای سیاسی فریب چنان تبلیغاتی را خوردند، تا این که رشد سریع جنبش توده ای بویژه جنبش دانشجویی- مردمی ۱۸ تیر همه کاسه کوزه های خاتمی رفورمیست و اصلاح طلب را به هم ریخت. **نباید فراموش کرد که اساس فریبکاری خاتمی در این بود که گویا با وجود رژیم جمهوری اسلامی و در این چهارچوب امکان ایجاد تغییراتی به نفع مردم وجود دارد.** او ریاکارانه می خواست مردم رامتقاعد کند که می توان رژیم را اصلاح نمود و در نتیجه ضرورتی به سرنگونی انقلابی آن نیست. اما اگر خاتمی رسوا شد، مبلغان "پروژه کلان اصلاحات" بیکار ننشستند و چند سالی است که خط

رفورمیسم می‌کوشد تحقق خواست فوق را در چهارچوب رژیم جمهوری اسلامی و با وجود این رژیم امکان‌پذیر جلوه دهد. اگر به پایگاه طبقاتی زنانی که امروز در ایران سعی دارند سکان جنبش زنان ستمدیده ما را به دست بگیرند توجه کنیم، می‌بینیم که اینان طبیعتاً نه خواهان نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران هستند و نه الزاماً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند - هر چند که مشکلاتشان با این رژیم به مثابه "زن" یک واقعیت است. به این معنی که قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی دامن آنها را نیز گرفته است. پر واضح است که زنان کارگر و زحمتکش ما و حتی زنان طبقات متوسط که بیشترین ستم، ظلم و اجحاف از طرف رژیم جمهوری اسلامی در حق آنان اعمال می‌شود و از این رو شدیداً خواستار سرنگونی این رژیم می‌باشند، نمی‌توانند و نباید دنباله رو حرکتی گردند که در آن حفظ رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی فرض شده است. بگذاریم از این که راهی که رفورمیست‌ها برای پیشروی جنبش زنان عرضه می‌کنند حتی قادر نیست اندک منافع زنان طبقات مرفه و نیمه مرفه را نیز تأمین نماید.

اما آنچه در رابطه با جنبش زنان در ایران می‌گذرد، در خارج از کشور نیز انعکاس دارد. متأسفانه در اینجا نیز زنانی هستند که با دنباله روی کامل از زنان رفورمیست در ایران پا درجای پای آنها گذاشته و درست همان شعارها و همان توهم را در جنبش زنان در خارج از کشور رواج می‌دهند. هرچند که بعضی از آنها سعی دارند پوشیده تر عمل کنند و حتی خود را انقلابی هم می‌خوانند. اینها تصور می‌کنند که در حالی که همان برنامه‌های رفورمیستی فوق‌الذکر را پیش می‌برند، در محیط خارج با صرف سردادن شعار سرنگونی در این یا آن تظاهرات می‌توانند به ظاهر خود را متفاوت از هم‌کیشان خود در ایران جلوه دهند.

خواستار تغییر و یا لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی بودن و مبارزه برای تحقق این امر تنها در آنجا می‌تواند با رفورمیسم مرزبندی کند که با **صراحت کامل** اعلام نماید که چنین امری با وجود رژیم جمهوری اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ و از این طریق، این مبارزه را در جهت نابودی این رژیم و بالطبع پایگاه طبقاتی آن یعنی سرمایه داران وابسته کانالیزه نماید.

با آموزش از درس‌های مبارزاتی گذشته و در نظر داشتن همه تجارب منفی‌ای که از حرکت‌های رفورمیستی در ایران به دست آمده است، زنان واقعاً چپ و رادیکال موظفند که به نسل جوان درس انقلابی یاد بدهند و به آنها خاطر نشان سازند که تحت سلطه جمهوری اسلامی مبارزه برای رفورم به تحقق خواست‌های عادلانه و برحق زنان ایران منجر نمی‌شود. توهم پراکنی در مورد این امر (یعنی اینکه گویا خواسته‌های عادلانه زنان با رفورم امکان‌پذیر است) به معنی ایجاد سدی در مقابل جنبش انقلابی زنان می‌باشد که برای دست‌یابی به آزادی و رهایی زنان باید مدام تقویت و مستحکم تر گردد.

یورش نیروهای انتظامی، پلیس زن و غیره قرار می‌گیرد. این برخورد که خود مکانیسمی جهت کنترل آن مبارزات است، در عین حال نمونه‌ای از مبارزه به اصطلاح قانونی در کشوری را بدست می‌دهد که **به خاطر ساختار اقتصادی-اجتماعی حاکم بر آن یعنی سرمایه داری وابسته، اساساً قانون نمی‌تواند در آن حاکمیت داشته باشد.** در حالی که در جوامع غربی یا جوامع سرمایه داری متروپل وقتی مجوز حرکت اعتراضی صادر شود و مبارزه نیز در همان چهار چوب تعیین شده پیش رود، بر اساس قوانینی که عملکرد دارند، خود پلیس عهده دار حفظ امنیت آن می‌شود.

در هر حال، امروز مبارزه برای تغییر قوانین زن ستیز در ایران یک واقعیت است. اما اگر تغییر قوانین به نفع زنان امری مبرم و کاملاً ضروری است، اگر مبارزه برای این منظور مبارزه‌ای کاملاً بجا، برحق و حتماً مفید و لازم است، چرا از خطر رخنه رفورمیسم در جنبش زنان ایران سخن گفته شد. نشانه این رفورمیسم چیست و خود را در این جنبش چگونه نمایان می‌سازد؟ و به طور کلی سراغ رفورمیسمی که می‌خواهد خود را به جنبش زنان آزاده ایران تحمیل نماید را در کجا باید جستجو نمود؟

در جامعه تحت سلطه ما از طریق رفورم تحقق خواست‌های عادلانه مردم و تثبیت آنها به نفع توده‌ها ممکن نیست. این را تجربه‌های خونین مبارزات پیشین به مردم ما آموخته است.

جواب صریح به این سؤالات را باید با به یاد آوردن تجارب تزه‌های رفورمیستی گذشته (که در فوق بخشاً به آن‌ها اشاره شد) و یا با رجوع به تجربه خاتمی داد. چه در گذشته‌های تقریباً دور و چه در رابطه با خاتمی، نشانه و جلوه رفورمیست‌ها در این بود که برای آنها حفظ سیستم موجود و بالطبع رژیم حاکم فرض مسلمی بود و آنها درست در چهارچوب سیستم و رژیم حاکم خواهان تغییر قوانین بودند. البته این به طور کلی خاصیت و خصوصیت مشترک همه رفورمیست‌ها در سراسر جهان می‌باشد. اما واقعیتی که در ایران باعث می‌شود که رفورمیست‌ها با راه و روش خود ضربات جبران‌ناپذیری به جنبش مردم در هر حوزه‌ای که باشد، وارد آورند و در واقع به مانعی در مقابل پیشروی حرکت‌های مبارزاتی انقلابی تبدیل شوند آن است که **در جامعه تحت سلطه ما از طریق رفورم تحقق خواست‌های عادلانه مردم و تثبیت آنها به نفع توده‌ها ممکن نیست.** این را تجربه‌های خونین مبارزات پیشین به مردم ما آموخته است. در رابطه با خاتمی رفورمیست‌ها به اصطلاح اصلاح طلب گفته می‌شد که وی "خواهان" تغییر است ولی "جناح تند رو" به او این امکان را نمی‌دهد. صرفنظر از فریبکارانه بودن چنین تبلیغی، واقعیت این است که حتی اگر خاتمی واقعاً هم می‌خواست به گونه‌ای که ادعا کرده بود، ضمن حفظ پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی تغییراتی به نفع زنان و جوانان در آن چهارچوب بوجود آورد، چنین امری امکان‌ناداشت - البته در واقعیت امر طبقه حاکم و خاتمی خود این را می‌دانست و او صرفاً جهت فریب مردم دم از اصلاحات می‌زد.

یکی از عرصه‌هایی که رفورمیسم در رابطه با جنبش زنان در ایران خود را نمایان ساخته، عرصه مبارزه برای تغییر و یا لغو قوانین است. در این عرصه

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

توضیح: آنچه در زیر می خوانید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجری (پولاد) است که در تاریخ ۱۸ فوریه سال جاری در اتاق چریکهای فدائی خلق ایران در پلناک انجام گرفت. "پیام فدائی" متن این سخنرانی که با برخی تغییرات نوشتاری به ویرایش در آمده را بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

درسهای رستاخیز سپاهک روشنی بخش راه آینده!

با سلام به همه دوستان و رفقای که در جلسه امشب حضور دارند و با درود به رزمندگان سپاهک که خاطره شان برای مردم ما فراموش نشدنی است؛ کمونیستهایی که با رستاخیز خود در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ حرکتی را بنیان گذاشتند که بن بست مبارزه را درهم شکست و مردم را به جریان مبارزه کشاند و ما پژواک فریادشان را در قیام شکوهمند توده ها در بهمن ۵۷ شاهد بودیم. به باور من این دو رویداد نقشی بزرگ در انقلاب مردم ما ایفا کردند و هنوز هم علیرغم گذشت این همه سال الهام بخش مبارزین و پویندگان راه آزادی و سوسیالیسم می باشند. برای درک چرایی ماندگاری سپاهک در حافظه تاریخی مردم ما، باید آن شرایط مشخصی را شناخت که رزمندگان سپاهک جهت تغییر آن بپاخواستند.

رزمندگان سپاهک در شرایطی بپاخواستند که بدلیل سلطه طولانی استبداد، شکست مبارزات پیشین و ناتوانی سازمانهای سیاسی در ایفای نقش خود، یاس و ناامیدی در سطح جامعه دامن زده شده بود و بین عناصر پیشرو با توده ها فاصله افتاده بود. شرایطی که مبارزات مردم ما به بن بست رسیده بود و همه راهها و روشهای مبارزه ای که تا آن زمان در پیش گرفته شده بود سترونی خود را در تحقق مطالبات مردم به همگان نشان داده بودند.

در چنین شرایطی رزمندگان سپاهک با آغاز مبارزه مسلحانه راهی را در مقابل مردم ما قرار دادند که در جریان عمل این بن بست را درهم شکست و جنبشی را بنیان گذاشت که در جریان حرکت خود حمایت مردم را کسب نموده و همگان این حمایت را در شعارهای مردم در جریان قیام به عینه دیدند وقتی که آنها فریاد می زدند: "ایران را سراسر سپاهک می کنیم". به واقع این شعار و شعارهایی همچون آن در آن دوران و اقبال وسیع توده ای از سازمانی که سپاهک را شکل داده بود به همگان نشان داد که چگونه این راه و این حرکت در دل مردم جا باز کرده و الهام دهنده آنها شده است. و دیدیم که توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ چگونه با الهام از مبارزات آن رزمندگان مراکز ظلم و ستم دیکتاتوری شاه را آماج حمله قرار دادند و سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در قیام خود جشن گرفتند. به این ترتیب رزمندگان سپاهک و ادامه دهندگان راه سرخ آنها بدلیل نقش راهگشایانه شان در جنبش انقلابی مردم ما و نقشی که در به هم زدن برنامه های شومی که دشمنان مردم جهت جزیره "ثبات و آرامش" جلوه دادن ایران و استثمار و چپاول توده ها کشیده بودند و هم چنین بدلیل به هم زدن خواب زمستانی سازشکارانی که علیرغم همه ادعاهای حاضر نبودند از دایره تنگی که ارتجاع برای آنها تعیین کرده خارج شوند از همان آغاز مورد حمله قرار گرفتند. و در این فاصله شاهد بودیم که مخالفین لحظه ای از تخریب بنیان های فکری این حرکت و تخطئه شخصیت بنیان گذاران و سمبل های شناخته شده آن دست بر نداشته اند.

اتفاقاً یکی از تازه ترین حملات به این جنبش و سمبل های آن همین چند روز پیش اتفاق افتاد. حتماً شنیده اید که کانال سه تلویزیون جمهوری اسلامی در سالگرد قیام بهمن برای دو نوبت بخشی از دفاعیات رفیق خسرو گلسترخی را پخش کرد. البته نه به خاطر تجلیل از شخصیت انقلابی این شاعر انقلابی بلکه برای اهداف خودش و برای اینکه یکی از ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی امکان یابد با تکیه بر نمایش این فیلم به تخطئه مارکسیسم و نظرات گلسترخی بپردازد. این فرد که "رحیم ازغدی پور" نام دارد و معروف است که از بازجوهای شکنجه گاه اوین در دهه ۶۰ بوده پس از نمایش این فیلم مدعی شد که گلسترخی سواد درست و حسابی نداشته است و به اصطلاح "مستضعف فکری" بوده است. وک در ادامه اراجیف اش رفیق احمدزاده و دیگر متفکرین چریکهای فدائی خلق را هم کسانی که سواد درست حسابی نداشتند و صرفاً جذبیه های مبارزاتی چپ و سوسیالیسم در آن سالها آنها را جذب این اندیشه کرده بود قلمداد نمود. او با بیان مزخرفاتی از این قبیل که آنها با مردم نبودند و مردم را نمی شناختند کلی بر علیه مارکسیسم روضه خوانی نمود. خلاصه اش آنقدر شور شد که حتی صدای افرادی مثل محمد ابطیحی مشاور سابق خاتمی هم بلند شد و او در ویلاگ اش این ادعای "ازغدی پور" که مارکسیسم تفاوتی بین انسان و الاغ قائل نیست را به سخره گرفت. اجازه بدهید که در دفاع از مارکسیسم تاکید کنم که البته اگر منظور از انسان جانپانی مثل رحیم ازغدی پور، لاجوردی و حاجی رحمانی باشند همین جا باید گفت که مارکسیستها هیچ وقت به خود اجازه نمی دهند که با مقایسه این جانپان با الاغ تا این حد به این حیوان توهین کنند!

قبل از ادامه بحث باید تاکید کنم که علیرغم هدفی که ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از پخش این فیلم داشتند که در جای خود قابل بررسی است و علیرغم اینکه دفاعیات خسرو گلسترخی کاملاً سانسور شده پخش شد اما باز هم نمایش این فیلم سانسور شده نیز با استقبال مردم مواجه شد و این استقبال را از روی مطالبی که در سایت های خبری جمهوری اسلامی و ویلاگ های شخصی ایرانیان، درج شده کاملاً می توان متوجه شد.

همانطور که گفتیم نمایش فیلم دفاعیات گلسترخی بهانه ای شد برای کوبیدن مارکسیستها و اشاعه این ایده که گلسترخی ها، احمدزاده ها و پویان ها بی سواد و یا به بیان مامور امنیتی رژیم "مستضعف فکری" بودند. تبلیغات بر علیه گلسترخی و احمدزاده آن هم ۲۶ سال پس از رستاخیز سپاهک بطور طبیعی این سؤال را طرح می کند که چرا دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی در شرایطی که رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که رزمندگان سپاهک بر علیه اش قیام کردند در سال ۵۷ سرنگون شده و ۲۷ سال از آن روزگاری که سردمداران جمهوری اسلامی تمرین چگونگی جانشینی شاه را می کردند گذشته است باز هم خود را نیازمند تخطئه آن انقلابیون می بیند. آیا این امر خود بروشنی گواهی بر این واقعیت نیست که بدلیل نقش راهگشایانه کمونیستها در درهم شکستن ثبات رژیم شاه و تأثیر انکار ناپذیر مبارزات چریکهای فدائی در جلب نظر مردم به خود، آن مبارزات هنوز هم به مثابه الگویی برای نسل جوان مورد توجه آنها قرار دارد. جوانانی که هر روز دیکتاتوری حاکم را به اشکال مختلف به چالش می کشند. آیا این امر نشان نمی دهد که علیرغم براه انداختن بساط شکنجه و بر پانی چویه های دار و یک نسل کشی کامل و علیرغم همه سرکوبگریها و اختناق گسترده ای

که اعمال می شود باز هم ققنوس های جوانی که بر خاکستر نسل گذشته پا می گیرند- نسلی که سردمداران جمهوری اسلامی جهت تسهیل شرایط غارت و استثمار سرمایه داران آنان را وحشیانه به آتش کشیدند- برای هموار کردن راه مبارزه با دیکتاتوری حاکم چشم به تجربیات مبارزات راهگشایانه دهه ۵۰ دارند و می کوشند تجربیات راهگشایی آن کمونیستها را جهت غلبه بر مشکلات شرایط کنونی فهمیده و بکار گیرند. واقعیت این است که تلاش در جهت تحریف بنیان های فکری راهنمای حرکت رزمندگان سپاهک و تخطئه سمبل های مبارزاتی آن دوران هیچ امر تازه ای نیست. بواقع این امر با خود رستاخیز سپاهک شروع شد و در تمام این سالها هم ادامه داشته است. برای رفقای جوانی که ممکن است اطلاع نداشته باشند باید اضافه کنم از رژیم شاه که بگذریم که همواره چریکهای فدائی را "خرابکار" می نامید، اولین نیروی که از همان سالها یعنی پس از رستاخیز سپاهک با پیگیری توصیف ناپذیری که از چنین نیروی ناپیگیری بعید بود بر علیه رزمندگان سپاهک و



از شعارهای توده های به پا خاسته در ۲۲ و ۲۳ بهمن ۵۷

ایران را سراسر سپاهک می کنیم!

ادامه دهندگان راه سرخ آنها پهاخاست حزب توده بود که البته نیازی به معرفی ندارد. حزب توده همواره چریکهای فدائی را جوانانی ناآگاه و کم تجربه خطاب می کرد که به سائقه شور جوانی دست به اعمال فخرمانانه اما جدا از توده ها زده اند. شاید این امر از موارد نادری باشد که این حزب در طول زندگی خود در آن نقش پیشاهنگی داشته است. البته پیشاهنگی بر علیه راه انقلاب مردم ما.

جالب است که چند روز پیش مطلع شدم که در یکی از تلویزیونهای فارسی زبان آمریکا، دکتری که در آن تلویزیون صحبت می کند در رابطه با رهبران جنبش مسلحانه و توریسین های این جنبش همین ادعا را طرح نموده و از بی سوادگی و ناآگاهی و جدا بودنشان از توده ها داد سخن داده و مدعی شده که آنها شور داشتند اما شعور نداشتند! دلایل این همنوائی و همسوئی را به فرصت دیگری باید موقوف کرد و در اینجا باید دید که جدا از اینکه مخالفین چه کسانی هستند و یا چه انگیزه هایی دارند آیا آنچه که می گویند با واقعیت انطباق دارد یا نه؟!

با علم به اینکه براین باورم که اکثر منتقدین و کسانی که بر ناآگاهی و بی سوادگی توریسین های چریکهای فدائی انگشت می گذارند بر کار تئوریک بزرگی که بوسیله این رفقا در فاصله سالهای ۴۶ تا ۴۹ انجام شده است آگاه اند، اما برای روشن شدن بیشتر مسئله اجازه بدهید که ببینیم این کسانی که به بی سوادگی و ناآگاهی متهم شده اند از چه سطحی از دانش مبارزاتی برخوردار بودند و چه جایگاهی در حرکت روشنفکری ایران در آن سالها اشغال کرده بودند.

اگر به نشریات روشنفکری آن سالها مراجعه کنیم نشریاتی مثل آدینه در تبریز، آرش، جهان نو و فصل های سبز، می بینیم که رفقای چون بهروز دهقانی، علی رضا نابدل و امیر پرویز پویان از جمله روشنفکرانی هستند که آثارشان در این نشریات درج می شده است و خوشبختانه هنوز هم برخی از آثار آنها و رفقای دیگری چون حمید مومنی و ... موجود است. مطالعه اسناد به جا مانده از آن دوران نشان می دهد که اتفاقاً شخصیت های ادبی و نظری آن سالها امثال جلال آل احمد و مصطفی رحیمی بوسیله رفقای اولیه این تشکیلات به نقد کشیده شدند. نقد هایی که تأثیر برجسته ای در فضای روشنفکری آن سالها داشت. برای نمونه به نقد پویان به اندیشه ها و مواضع جلال ال احمد می توان اشاره کرد که با قدرت تمام او را به نقد کشید. بنابراین کسانی که به جوانی و ناآگاهی متهم می شوند در واقع سرآمدان جنبش روشنفکری آن سالها بودند.

از سوی دیگر تعداد زیادی از رفقای اولیه، از فعالان جنبش دانشجویی در دهه ۴۰ بودند و هر یک در زمان خود نقش و موقعیت برجسته ای در این جنبش داشته اند. از این موارد که بگذریم اساساً چریکهای فدائی خلق اولین جریان کمونیستی در ایران بودند که بجای الگوبرداری و کپی برداری از آثار منتشر شده در قطب های جهانی آن زمان که کاملاً در ایران رایج بود و به جای اینکه جهت دستیابی به تئوری انقلاب همچون خیلی ها چشم به مسکو و پکن داشته باشند و یا راه سفر به کوبا را در پیش گیرند خود اقدام به مطالعه مارکسیسم نموده و دست به تحقیق و تحلیل شرایط جامعه خود زدند. کار بزرگی که انبوهی ترجمه، تحلیل و گزارش به جای گذاشت که در سطح گروه توزیع می شد و برخی از آنها در اختیار گروه ها و محافل دیگر هم قرار گرفت. بواقع بیشتر آثار مارکسیستی مورد مطالعه اعضای گروه قرار گرفت و برخی از آنها ترجمه و در سطح جنبش توزیع شد. برای نمونه رفیق احمد زاده خود شخصاً کتاب منشاء خانواده انگلس را ترجمه کرد و رفقای دیگری همچون بهمن آژنگ و بهروز دهقانی ده ها جزوه را ترجمه و در اختیار گروه قرار دادند. بنابراین اتهام بی سوادگی به رفقای که بنیان های فکری تئوری راهنمای رستاخیز سیاهکل را تئوریزه کردند دروغی بیش نیست که می کوشد روز را شب جلوه دهد.



اجازه بدهید که در همین جا در مورد جوان بودن رفقای بنیان گذار این حرکت که گاه برای "بی تجربه" و "ناآگاه" جلوه دادن آن رفقا بدان استناد می گردد اضافه کنم که جوان بودن دلیل بر ناآگاهی نیست. در طول تاریخ جوانانی بوده اند که سالها از "پیران" دوره خود جلوتر بوده اند، آگاه تر بوده اند و پیشرفته تر فکر می کردند. جوانی عیب و گناه نیست اتفاقاً وقتی که انگلس کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" را نوشت تنها ۲۴ سال سن داشت و بعد ها هم که کلی تجربه پیدا کرد و بقول معروف پا به سن گذاشت هیچگاه ایده های مطرح شده در این کتاب را به دلیل اینکه آن اثر در زمان جوانی اش به نگارش در آمده بود، مورد تردید قرار نداد.

واقعیت این است که تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل یعنی تئوری مبارزه مسلحانه حاصل چهار سال کار فشرده بود که در طی آن بخشی از پیگیرترین کمونیستهای ایران با کار طاقت فرسای خود قادر گشتند دلایل بن بست حاکم بر جنبش و چرایی جدائی عناصر پیشرو از توده ها را دریافته و راه غلبه بر آن را در مقابل همگان قرار دهند. اما جدا از همه این حرفها، خود مراجعه به مبانی تئوریک این جنبش، گویای سطح تئوریک و دانش رفقای آن زمان است. به همین دلیل هم جزوه رفیق پویان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" و کتاب رفیق مسعود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از قوی ترین آثار جنبش کمونیستی ماست که استحکام تزه های آنها را در هیچ دستگاه فکری دیگری نمی توان دید. و اگر جز این بود آنگاه جهت درک چرایی نقش راهگشایانه این حرکت می بایست به معجزه باور داشت. اجازه بدهید که امشب یکی از تزه های این تئوری را با هم مورد بررسی قرار دهیم تا صحت این امر را بار دیگر دریابیم.

همانطور که قبلاً گفتم رفقای بنیان گذار جنبش مسلحانه در ایران تنها نیروئی بودند که ضمن مطالعه خلاقانه مارکسیسم-لنینیسم از مطالعه و تحقیق در باره شرایط جامعه خود و تاریخ کشورشان نیز بازتابانند. آنها با مطالعه این تاریخ چگونگی رشد و نفوذ امپریالیسم در ایران از تقریباً زمان سلطه قاجاریه تا آن زمان را بررسی کرده و به این جمع بندی که در کتاب رفیق احمد زاده آمده است، رسیدند: "با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضاد های درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد. تضاد خلق و امپریالیسم" برای جلوگیری از هر گونه بد فهمی رفیق احمدزاده در همانجا تأکید می کند که: "سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت و نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد" چون بودند تفکرانی که از امپریالیسم صحبت می کردند و نفوذ آنرا مورد تأیید قرار می دادند اما در تحلیل خود آنرا صرفاً در حد یک عامل خارجی در نظر می گرفتند. با تکیه بر همین تحلیل بود که رفیق احمدزاده در برخورد با مسئله اصلاحات ارضی شاه در سال ۴۱ که در آن زمان باعث آشفته فکری های بسیاری شده بود موضع گیری انقلابی نمود و با تحلیل علمی این پدیده نشان داد که این اصلاحات نه برای دوا کردن دردی از دردهای دهقانان بلکه با هدف بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا سازمان یافته است.

حال اجازه بدهید که ببینیم از این تزه ها چه نتایجی استنتاج می شود. اولین نتیجه ای که از آنها بدست می آید این است که در چنین کشوری دیگر نباید برای پیدا کردن امپریالیسم دنبال اجنبی و بیگانه گشت بلکه این سلطه را باید در پیوند تنگاتنگ با طبقه حاکمه و قدرت سیاسی حاکم و در نتیجه در همه شئون مملکت دید به همین دلیل هم نابودی سلطه امپریالیسم در چنین شرایطی وابسته است به نابودی طبقه حاکمه یعنی بورژوازی وابسته و به همین دلیل هم، مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه بر علیه سرمایه داری به هم تنیده شده و جدا از هم مفهوم ندارند. نتیجه دیگری که از این تزه بدست می آید این واقعیت است که هر گونه تحولی در این جامعه وابسته است به حل این تضاد و حل این تضاد نیز معنای جز نابودی سلطه امپریالیسم و برقراری حاکمیت توده های ستمدیده ندارد و توده ها زمانی به این امر قادر می شوند که طبقه کارگر توانسته باشد مبارزات آنها را زیر رهبری خود در آورده باشد. به این ترتیب بر مبنای این دیدگاه، حل تضاد خلق و امپریالیسم با رهبری طبقه کارگر صورت می گیرد و خود تعیین کننده یک مرحله استراتژیک در جنبش انقلابی مردم ما می باشد. درک همین امر خطیر به هر نیروی انقلابی امکان می دهد فریب سیاستهای نو استعماری را



گرامی باد سالروز رستاخیز سپاهک و قیام پرشکوه بهمن!

رستاخیز سپاهک و قیام بهمن در تاریخ پر فرازونشیب مبارزات مردم ما برای رسیدن به آزادی و برقراری دموکراسی و بنای جامعه ای عاری از ظلم و ستم از اهمیت و برجستگی خاصی برخوردار بوده و به همین دلیل هم در حافظه تاریخی مردم ما جایگاه ویژه ای یافته اند. در گرامیداشت این رویداد های بزرگ تاریخی در صفوف چریکهای فدائی خلق ایران رسم بر این است که هر ساله بکوشند با تکیه بر تئوری راهنمای رزمندگان سپاهک که در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ با حمله به پاسگاه سپاهک ناقوس مرگ رژیم سلطنت را به صدا در آوردند و تجربیات توده ها در قیام بهمن که با الهام از آموزشهای آن رزمندگان در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ با یورش به مراکز سرکوب رژیم سلطنت مرگ قطعی این دیکتاتوری مزدور را جشن گرفتند در رابطه با مهم ترین مسائل پیش روی جنبش انقلابی مردم ایران با آنها سخن بگویند.

یکی از بزرگترین آموزشهای انقلابی رزمندگان سپاهک برای توده های ستمدیده تاکید بر این واقعیت بود که با توجه به حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران، جنبش انقلابی مردم ما برای رسیدن به اهداف خود یعنی آزادی و دموکراسی باید نابودی این نظام و محو سلطه امپریالیستی را آماج نهایی خود قرار دهد- چرا که بدون نابودی سلطه امپریالیسم نیل به مطالبات حق طلبانه توده ها غیر ممکن می باشد. این آموزش صحت خود را چند سال بعد در جریان قیام شکومند توده ای در بهمن ۱۳۵۷ نشان داد و ما دیدیم که برغم آن که مبارزات قهرمانانه توده های تحت ستم ما رژیم مزدور شاه را به زواله دان تاریخ سپرد، اما از آنجا که این مبارزات قادر به پیشروی و نابودی سلطه امپریالیسم در ایران نشد، امپریالیسم این بار در هیات رژیم وابسته جمهوری اسلامی نظام ضد خلقی خویش در ایران را بازسازی کرده و به غارت و استثمار توده ها و سرکوب وحشیانه آنها در سطح هر چه گسترده تر مبادرت نمود. واقعیت این است که در شرایط سلطه اهریمنی امپریالیسم، رژیمهای حاکم جز سگان زنجیری ای نیستند که وظیفه ای جز استثمار و غارت توده ها و سرکوب وحشیانه آنها در جهت تحقق هر چه بهتر منافع اربابان امپریالیستشان نداشته و نخواهند داشت.

از آنجا که امروز در شرایطی سالروز این دو رویداد بزرگ را گرامی میداریم که چه به دلیل سیاستهای ضد مردمی جمهوری اسلامی و چه به دلیل رقابتها و سلطه جوتیهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی، کشور ما در یکی از بغرنج ترین موقعیتهای تاریخ معاصر خود قرار گرفته است، بنابراین وظیفه خود می دانیم که به این مناسبت به بررسی این وضعیت و وظایفی که سیر عینی رویدادها در چنین موقعیتی در مقابل نیرو های انقلابی قرار داده بپردازیم.

همانطور که می دانیم به دلیل تاکید جمهوری اسلامی به پیشبرد برنامه هسته ائی خود، قدرتهای بزرگ جهانی از طریق شورای امنیت سازمان ملل مبادرت به تنبیه این رژیم نموده و قطعنامه ای مبنی بر تحریم ایران به تصویب رسانده اند که در صورت اجرا و در تداوم خود بدون شک هزینه اش را مردم ستمدیده ما باید بپردازند. تحریمی که برخی از میان طبقه حاکم امریکا آنرا تدارکی در جهت حمله احتمالی به ایران قلمداد می کنند. این امر در شرایطی در حال وقوع است که چند سالی است که امریکا و متحدینش مستقیماً خاک دو کشور همسایه ما، افغانستان و عراق را آماج بمبارانها و حملات وحشیانه خود قرار داده و با اشغال این دو کشور، حضور مستقیم نظامی خود در منطقه را وسیعاً گسترش داده و بخشهایی از هیئت حاکمه امریکا این نظر را کتمان نمی کنند که جهت غلبه بر مشکلاتی که در عراق با آن مواجه شده اند، باید ایران را نیز مورد حمله قرار دهند. در چنین شرایطی سردمداران جمهوری اسلامی در حالی که با سر دادن شعار های بی محتوایی در باره "محو اسرائیل" از روی زمین و تاکید بر برنامه هسته ای خود آب به آسیاب سیاستهای سلطه جویانه امریکا ریخته و به این ترتیب بار دیگر ماهیت ضد ملی و ضد مردمی خود را به نمایش گذاشته اند، از امپریالیسم امریکا خواهان "تضمین امنیت" خود نیز هستند و علناً عامل اصلی بقای خود یعنی سرسپردگی شان را فریاد می زنند.

جای تعجب نیست که در چنین موقعیت بغرنجی شاهد دیدگاه ها و روش های برخورد متضادی در صفوف اپوزیسیون دیکتاتوری حاکم و جنبش ضد جنگ در سطح جهانی باشیم. برخی افراد و نیروها با تاکید بر ضرورت مقابله با سیاستهای جنگ طلبانه امریکا- در حالی که برخاً جمهوری اسلامی را یک رژیم مرتجع می دانند- مدعی اند که در شرایط کنونی با توجه به "مخالفت های" بین جمهوری اسلامی با امپریالیسم امریکا باید با این رژیم متحد شد و در مقابل تجاوز طلبی های امپریالیستی ایستاد. به همین دلیل آنها خواهان پشتیبانی از این رژیم در مقابل تحریم و حمله احتمالی امریکا هستند. از نظر اینان آماج اصلی اعتراض و مبارزه مردم باید دخالتگری و اشغالگری امپریالیستی دولت امریکا باشد- بگذریم از این که برخی در میان این نیروها با قبول تبلیغات فریبکارانه، مخالفتهای امریکا با جمهوری اسلامی را حتی به حساب ضد امپریالیست بودن این رژیم می گذارند. از طرف دیگر در تقابل با این گرایش شاهد تحلیل ها و دیدگاه هایی هستیم که با تکیه بر الویت و میرم بودن سرنگونی جمهوری اسلامی به مثابه دشمن اصلی مردم ایران هرگونه فشاری که باعث تضعیف این دیکتاتوری گردد را به فال نیک گرفته و مدعی اند که مردم ایران باید جهت خلاصی از شر جمهوری اسلامی هزینه های تحریم و حتی حمله نظامی را تحمل کنند. در این طیف هستند کسانی که حتی علناً همسوئی و همراهی با قدرتهای امپریالیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی را توجیه نموده و آن را نادرست نمی دانند. در چنین موقعیتی برخورد آگاهانه و مسئولانه هر نیروی انقلابی از اهمیت به سزایی برخوردار است. از نظرها توجه به واقعیات زیر که حاصل جمع بندی تجربه مبارزات کارگران و زحمتکشان می باشد برای همه نیروهای مبارز و صدیق که قلبشان برای مردم ایران می تپد، الزام آوراست.

دولت امریکا به مثابه یکی از پر قدرت ترین دولتهای امپریالیستی جهان در حالی که با یک بحران عمیق اقتصادی دست و پنجه نرم می کند، برای غلبه بر این بحران و جهت گسترش سلطه امپریالیستی خود چاره ای جز دست اندازی به بازارها و مناطق نفوذ رقیب جهانی خود ندارد. در همین چهارچوب شاهدیم که در سالهای اخیر دولت امریکا با دستاویز مبارزه با تروریسم و بنیاد گرائی اسلامی، افغانستان و عراق را آماج لشکر کشی خود قرار داده و می کوشد با تحکیم حضور نظامی خود در منطقه هم، سهم هر چه بزرگ تری از منابع و بازارهای منطقه را کسب نماید و هم، با تضمین موقعیت فعلی چشم انداز سلطه آینده خود را روشن ساخته و همانطور که رئیس جمهور امریکا بارها تاکید کرده به هیچ قدرت امپریالیستی دیگری اجازه ندهد که نقش رهبری کننده و توان نظامی امریکا را مورد سؤال قرار دهد. این واقعیت بار دیگر تأییدی است بر این نظر کمونیستها که امپریالیسم یعنی تقسیم جهان سن قدرتهای بزرگ و رقابت و جنگ این قدرتها برای تجدید تقسیم آن؛ و امپریالیسم به مفهوم سرمایه داری انحصاری جهانی یعنی جنگ و چپاولگری. اساساً امپریالیسم بدون قتل و ویرانی و بدون تاراج دسترنج توده ها و استثمار ملل ستمدیده معنایی ندارد. تجربه نشان داده که تنها آنچه همواره برای قدرتهای بزرگ حیاتی است، منافع غارتگرانه شان می باشد و به همین دلیل هم آنها هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های دست نشانده شان گره نمی زنند و هر کجا مصالحشان ایجاب کند از قربانی کردن آنها دریغ نمی ورزند. درست بر این مبنا ست که می توان به دلیل مخالفت جدی امروز امپریالیسم امریکا با جمهوری اسلامی پی برد و دانست که توسل به تحریم و

احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران صرفاً در جهت تأمین منافع سرمایه‌های امپریالیستی و محکم کردن بند‌های اسارت توده‌های ما است و این امر هیچ هویت مستقلی برای رژیم جمهوری اسلامی که توسط خود امپریالیسم آمریکا و همپالگی‌هایش در کنفرانس گوادولوپ به مردم ما تحمیل شد، ایجاد نمی‌کند. آنچه در این میان اساسی است درک این واقعیت است که در رقابتها و تقابل‌های آمریکا و بقیه قدرتهای جهانی که می‌تواند سرنوشت جمهوری اسلامی را هم چون طالبان و صدام رقم بزند این مردم ستمدیده ایران هستند که باید گزاف‌ترین هزینه‌ها را بپردازند.

رژیم جمهوری اسلامی رژیمی وابسته به امپریالیسم می‌باشد که ۲۸ سال پیش در جریان خیزش انقلابی مردم ایران جهت سرکوب انقلاب آنها به وسیله قدرتهای بزرگ از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه امکان قدرت‌گیری یافت. این رژیم در نزدیک به سه دهه گذشته از هیچ جنبیتی جهت تأمین منافع اربابان خود دریغ نورزیده است. از سرکوب خونین انقلاب مردم ما و کشتار کمونیستها و نیروهای ضد امپریالیست تا پیشبرد جنگ ۸ ساله با عراق، از باز گذاشتن دست کمپانیهای نفتی در تاراج منابع نفتی کشور تا پیشبرد سیاستهای خانه خراب کن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تحت عنوان "بازسازی" خرابیهای جنگ، از تقبل تأمین هزینه‌های ارتجاعی‌ترین نیروها در منطقه تا کمک به آمریکا جهت اشغال افغانستان و عراق. به واقع این رژیم به مثابه عامل امپریالیستها در ایران سالهاست که کشور ما را به صحنه چپاولگریهای امپریالیستی تبدیل نموده و با برقراری یک دیکتاتوری لجام‌گسیخته در حالی که با غارت و چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشانشان آنها را در نهایت فقر و فلاکت غوطه‌ور ساخته، با سببیت تمام هر صدای اعتراضی را نیز در گلو خفه ساخته است. در نتیجه سیاستهای چپاولگرانه و سرکوبگریهای بی‌وقفه سردمداران جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته خشم و نفرت به حق توده‌ها از این دارو دسته جنایتکار به اوج خود رسیده و خواست سرنگونی آنها به میرم‌ترین مطالبه مردم ما تبدیل گشته است هر چند که متأسفانه به دلیل نسل‌کشی و سرکوبهای مداوم این سه دهه مردم ما قادر نشدند خود را متشکل نموده و یک جریان رهبری‌کننده انقلابی را شکل دهند. این واقعیت چشم‌انداز امکان سرنگونی جمهوری اسلامی به دست خود مردم و با رهبری یک نیروی انقلابی را در اذهان عمومی تضعیف ساخته و گرایش به توسل به قدرتهای خارجی جهت خلاصی از رژیم دار و شکنجه را در بخشهایی از جامعه دامن زده است.

در چنین شرایطی امپریالیستها و به خصوص آمریکا جهت پیشبرد سیاستهای خود علناً بودجه‌هایی برای "اپوزیسیون‌سازی" به نفع خود و بر علیه جمهوری اسلامی اختصاص داده و می‌کوشند با جلب نظر مخالفین رژیم امکانات خود جهت کنترل مبارزات مردم و کانالیزه کردن این مبارزات به مسیرهایی که خود می‌خواهند را فزونی بخشند. آنها می‌کوشند با قرار دادن امکانات در اختیار افراد و نیروهایی که گذشته مبارزاتی دارند نیروی آنها را در جهت سیاستهای خود کانالیزه نمایند. متأسفانه برخی از این افراد و نیروها ضمن همراهی با این قدرتها در این گمراهی به سر می‌برند که می‌توانند از این نم‌برای خود کلاهی بدوزند. در حالی که توجه به ماهیت امپریالیستی چنین کمک‌هایی کافیسست تا معلوم شود که همراهی با امپریالیستها ضمن تأمین نیازهای دشمنان قسم خورده مردم ما، آنها را به زائده‌های امپریالیستی تبدیل نموده و جز رسوائی حاصل دیگری برای آنها نخواهد داشت. جالب است که چنین نیروها و کسانی سر فرود آوردن خود در مقابل مطامع قدرتهای بزرگ امپریالیستی را با تکیه بر "ضرورت" عاجل سرنگونی جمهوری اسلامی و "نا توانی" نیروهای اپوزیسیون در این رابطه توجیه می‌کنند دیگر بروی خود نمی‌آورند که اساساً جمهوری اسلامی، خود، دست پرورده همین قدرتها بوده و هدف انقلاب مردم ما رهائی از سلطه امپریالیستهاست که تا نفوذ و سلطه‌شان در ایران پابرجاست رژیم‌هایی همچون سلطنت و جمهوری اسلامی را در لباس‌های مختلف باز تولید می‌کنند.

ما ضمن مخالفت با هر گونه دخالت خارجی در امور ایران از آنجا که معتقدیم سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدون نابودی سلطه قدرتهای امپریالیستی در ایران به آزادی و برقراری دموکراسی در جامعه ما منجر نخواهد شد، تأکید می‌کنیم که سرنگونی این رژیم تنها زمانی به تحقق مطالبات مردم ما می‌انجامد که به دست خود مردم مبارز ما انجام شده و تا نابودی قطعی سلطه امپریالیستها پیش رود. بر این اساس ضمن مخالفت با گرایشاتی که در قطب بندی فرضی‌شان، خود را ملزم به حمایت از یک قطب بر علیه دیگری می‌کنند، مخالفت با جمهوری اسلامی و امپریالیسم به مثابه دشمنان توده‌های رنج‌دیده ایران را پرنسب اصلی یک نیروی انقلابی دانسته و نسبت به آلوده شدن سازمانهای سیاسی درون صف خلق (چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم) به سیاست اپوزیسیون سازی قدرتهای جهانی هشدار داده و معتقدیم که باید همانگونه که هر گونه همکاری با دیکتاتوری حاکم را محکوم میکنیم به همان ترتیب نیز همکاری با امپریالیستها را در هر سطحی و با هر انگیزه‌ای شرکت در جنایت بر علیه مردم ایران تلقی نموده و افشا و محکوم نمود. دو گرایش توضیح داده شده در بالا قادر به درک ماهیت روند‌های جاری نبوده و متوجه نیستند که موقعیت کنونی حاصل رقابت‌های امپریالیستی و منبعث از سیاستهای ضد مردمی یک رژیم وابسته می‌باشد. بنابراین نیروی که دل در گرو آزادی مردم دارد در چنین موقعیتی نباید به طرفداری از یک طرف این معادله ضد مردمی بر خیزد. در تقابل با این دو دیدگاه بر این باوریم که در دعوی دزدان الزاماً نباید طرف یک دزد را گرفت و یا اسیر ترهائی چون ضرورت حمایت از تبهکار کوچک در مقابل تبهکار بزرگتر و ... شد. بر عکس واقعیت‌های شرایط کنونی، وظیفه‌ای بزرگ در مقابل هر نیروی انقلابی قرار داده و از او می‌خواهد که این واقعیات را بروشنی برای مردم

تشریح کرده و آنها را به مبارزه بر علیه امپریالیسم و جمهوری اسلام بر علیه همه نیروهایی که به طرفداری از آنها بر می‌خیزند دعوت نماید. نیروهای انقلابی باید با تأکید بر این امر که رهائی مردم ما جز از طریق انقلاب خودشان ناممکن است همه انرژی و توان خود را صرف برافروختن آتش انقلاب نمایند. این درسی است که تئوری رزمندگان سپاهک و تجربیات توده‌های قیام‌کننده در بهمن ۵۷ بر آن مهر تأیید زده‌اند. با گرامی داشت این دو روز تاریخی و تعمق در درس‌های گرانقدر آنها، در این راستا بکوشیم.

مرگ بر امپریالیسم!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای ایران!

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی رزمندگان سپاهک و

توده‌های قیام‌کننده در بهمن ۵۷

با ایمان به پیروزی راهمان!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۵ بهمن ۱۳۸۵ ۵ فوریه ۲۰۰۷

ادامه از صفحه ۵... درسهای رستاخیز سپاهک

نخورده و یارگیری‌های امپریالیستی و تجدید آرایش دستگاه‌های سرکوب در زمانی که با سردادن یک سری شعارهای فریبکارانه و سالوسانه ضد امپریالیستی همراه میشود را به حساب هویت مستقل رژیم جدید و دستیابی به استقلال نگذارد.

همان امری که ما نتایج زیان بارش را در جریان سرنگونی رژیم شاه به عینه تجربه کردیم. و دیدیم که چگونه کسانی که در درستی این ترها شک کرده بودند و مبارزه با "دیکتاتوری فردی شاه" را بجای نابودی سلطه امپریالیسم یک مرحله استراتژیک قلمداد می‌کردند با واژگونی سلطنت پهلوی خلع سلاح شده و فریاد پیروزی سر دادند و بعد هم نامه فدایت شوم برای خمینی جنایتکار نوشتند و از سرنوشت بعدی آنها هم که حتماً مطلعید. در حالیکه پایداری بر همین تئوری به چریک‌های فدائی خلق امکان داد اسیر تبلیغات نو استعماری نشوند و تجدید آرایش قدرت امپریالیستی را به حساب پیروزی انقلاب مردم نگذارند و با قاطعیت اعلام کنند که قدرت‌گیری خمینی نه نتیجه پیروزی مردم بلکه حاصل ناتوانی جنبش آنها در درهم شکستن سلطه امپریالیسم می‌باشد.

ادامه در صفحه ۸

به این کشور صحبت می شد سرانجام با توافقی که حاصل شد سهم شیر به امریکا رسید.

اما صرف نظر از اینکه سیاست امریکا و رقابت هایش با قدرتهای دیگر چه وضعی بوجود آورد این واقعیت غیر قابل انکار است که این موقعیت نه حاصل استقلال خواهی سردمداران سرسپرده جمهوری اسلامی امری که برخی می کوشند جلوه دهند بلکه حاصل رقابتهای قدرتهای امپریالیستی و تلاش آنها در جهت گسترش مناطق نفوذ خود می باشد.

متأسفانه این وضعیت به ایده های نادرستی در صفوف مردم ما و اپوزیسیون جمهوری اسلامی دامن زده است. برخی این وضع را به حساب تلاش سردمداران جمهوری اسلامی جهت تقویت بنیان های تکنولوژیک کشور گذاشته و با تکیه بر ماهیت تجاوزگرانه سیاستهای امپریالیسم امریکا از ضرورت دفاع از جمهوری اسلامی سخن می گویند و در مقابل کسانی با تکیه بر انبوه جنایاتی که جمهوری اسلامی در طول نزدیک به سه دهه انجام داده برای حمله امریکا به ایران و سرنگونی رژیم حاکم دقیقه شماری می نمایند به خصوص که در این میان سرنگونی این رژیم بوسیله نیروهای انقلابی را هم در چشم انداز نزدیک نمی بینند. این موقعیت حتی کار را به آنجا رسانده که قبح همکاری با امپریالیستها به بهانه ضرورت خلاصی از شر جمهوری اسلامی نیز دارد شکسته می شود.

بنابراین ضروری است که با توجه به حساسیت اوضاع کنونی بار دیگر با تکیه بر تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل و ترهائی که در بالا توضیح داده شد بر این واقعیت تاکید کنیم که سیر رویدادها در ایران و تجربه مبارزات مردم ما نشان داده تا زمانیکه سلطه امپریالیسم از بین نرفته و نظام سرمایه داری وابسته نابود نگشته هر رژیمی که هدایت ماشین دولتی را به نفع طبقه حاکمه به عهده بگیرد رژیمی وابسته به امپریالیسم است و شعارهای فریبکارانه ضد امپریالیستی چنین دارودسته ای و حتی اختلافات گاه و بیگاه آنها با برخی سرمایه های امپریالیستی هیچ هویت مستقلی برای آنها ایجاد نمی کند. بر اساس تئوری رزمندگان سیاهکل که روشنی بخش راه آینده است وظیفه انقلابی حکم می کند که این واقعیات را با روشنی با مردم در میان گذاشت و اجازه نداد که آنها فریب این تبلیغات را خورده و انرژی مبارزاتی شان در دعوای گرگ ها به نفع هیچ طرفی به هرز رود. باید ضمن مخالفت با سلطه امپریالیسم و سیاستهای تجاوزگرانه امریکا و همچنین مخالفت با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و سیاستهای سرکوبگرانه اش از انقلاب مردم دفاع نمود و نشان داد که چرا این تنها راه نجات آنها می باشد. این است آن اصلی که امروزه وظایف ما شکل می دهد و مرز نیروهای انقلابی را با بقیه روشنی می بخشد. همان اصلی که رزمندگان سیاهکل در جهت تحقق اش جنگیدند و تجربه مبارزات مردم در قیام بهمن نیز آنرا مورد تأیید قرار داد. و امروز نیز هر تفکر و نیروئی که خود را ادامه آن سنتها قلمداد می کند و یا می خواهد در برخورد با واقعیات کنونی موضعی کمونیستی داشته باشد باید آنرا راهنمای حرکت خود سازد. صحبتیم را با درود دوباره به رزمندگان سیاهکل و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ به پایان می رسانم. موفق و پیروز باشید.

ادامه از صفحه ۷... درسهای رستاخیز سیاهکل

چقدر خوب بود اگر امکان داشت که همه آن تحلیل هائی که بدنبال استقرار جمهوری اسلامی در سطح جنبش مطرح شد و همگی بر علیه تئوری چریکهای فدائی خلق بود را دو باره طرح و بررسی می کردیم و نتایج عملی آنها را با توجه به پراتیک انجام شده نشان می دادیم تا بهتر بتوانیم به قدرت و استحکام ترهائی تئوری مبارزه مسلحانه پی ببریم؛ تا متوجه شویم که در شرایطی که فریادهای پیروزی اجازه نمیداد صدای رهروان راستین سیاهکل بدرستی بگوش برسد چریکهای فدائی خلق با اتکاء به همین ترها به تحلیل ماهیت قدرت جانشین رژیم شاه پرداختند و اعلام کردند که تا بورژوازی وابسته به مثابه طبقه حاکمه و ارتش به مثابه عامل اصلی بقای او بر سر کارند سخنی هم از پیروزی انقلاب در میان نیست و پایگاه طبقاتی رژیم جدید یعنی جمهوری اسلامی نیز همان بورژوازی وابسته می باشد. تحلیلی که اگر چه نمی توانست مورد توافق کسانی قرار گیرد که فریاد پیروزی سر داده بودند اما در عمل صحت خود را در این سالها به اثبات رسانده است. و دستیابی به این موقعیت امکان پذیر نبود مگر با اتکا به تئوری انقلابی ای که راهنمای رزمندگان سیاهکل بود و وجود چنین زراد خانه ای از ترهائی انقلابی.

اجازه بدهید که بدلیل کمی وقت با توجه به آنچه که گفته شد اشاره ای هر چند کوتاه هم به موقعیت کنونی کرده و بحث بیشتر در این زمینه را به قسمت بعدی برنامه موکول کنم.

همانطور که گفتم بدلیل ناتوانی مبارزات مردم ما در درهم شکستن سلطه امپریالیسم و حل تضاد خلق و امپریالیسم در سال ۵۷ این سلطه در ۲۷ سال گذشته در لباس جمهوری اسلامی تداوم یافته و این رژیم در راستای تامین منافع امپریالیستها از هیچ جنایتی دریغ نورزیده است. از سرکوب انقلاب با توسل به یک نسل کشی کامل تا قربانی کردن هزاران جوان کشور برای گرم نگهداشتن تنور جنگ امپریالیستی با عراق. از پیشبرد سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تا انعقاد رسواترین قراردادهای اسارت بار امپریالیستی به خصوص با کمپانیهای نفتی و در سالهای اخیر هم کمک علنی به لشکر کشی امریکا و متحدینش به افغانستان و عراق. اما علیرغم همه این خوش خدمتی ها مدتی است که بدلیل تحولاتی که در سیاستهای امپریالیسم امریکا رخ داده وضعیت جدیدی پیش آمده است. وضعیتی که امریکائی ها طی آن می کوشند به ضرر رقبای امپریالیست خود سلطه شان را در خاورمیانه هر چه بیشتر گسترش دهند و ما این تنش ها را در جریان برنامه هسته ای جمهوری اسلامی به عینه شاهدیم.

همانطور که می دانید از زمان حمله به برج های دو قلوی نیویورک، امریکائی ها در تلاش اند به بهانه مبارزه با تروریسم موقعیت سرکردگی خود را در سطح جهانی تحکیم نمایند. به همین دلیل هم آنها در رقابت با قدرتهای امپریالیستی دیگر می کوشند بازارها و مناطق نفوذ خود را گسترش داده و حضور مستقیم نظامی شان را تا آنجا که می توانند وسعت بخشند. این سیاست که ما آثارش را در حمله به افغانستان و عراق دیده ایم ممکن است سرنوشت جمهوری اسلامی را هم رقم بزند. حال چه بصورت حمله نظامی و چه به اشکال دیگر. مثلاً ما در لیبی شاهد بودیم که در حالیکه از تحریم و حمله نظامی

مجری برنامه: آقای پولاد عزیز اجازه بدهید من یک پرسش دیگری را مطرح کنم. جنبش چریکی به چه مسائلی می‌خواست پاسخ بدهد؟ یعنی مسائلی را که جنبش چریکی پیش روی خود قرار داده بود چی بود؟

پولاد: درست در ادامه همین صحبت و در پاسخ به این سوال شما، وقتی مساله این بود که مردم از مبارزه زده شده بودند و رابطه‌ی نیروها و سازمانهای پیشرو با توده‌ها قطع شده بود و دیکتاتوری حاکم قدر قدرتی می‌کرد و یکه تازی می‌کرد این مساله مطرح بود چه جوری می‌شود در این سد دیکتاتوری شکاف ایجاد کرد و نقب زد به قدرت مردم. به همین دلیل هم بود که جنبش چریکی و مبارزه مسلحانه برای خودش این مساله را گذاشته بود که ما باید با ضربه زدن به رژیم به مردم نشان بدهیم که این رژیمی که اینقدر قدر قدرتی می‌کند آنقدر هم قدر قدرت نیست و امکان مبارزه هست. یکی از مهمترین مسائل مبارزه مسلحانه در آغاز شکل‌گیری ایجاد جوی در جامعه بود که مردم را به سمت تبلیغات نیروهای چپ، نیروهای انقلابی جلب بکند و آن فاصله‌ها را بشکند. و بنظر من اتفاقاً اگر ما به روند رویدادهای ایران در آن سالها نگاه بکنیم می‌بینیم که جنبش مسلحانه، جنبش چریکی و یا آن حرکتی که سازمان چریکهای فدایی خلق سازمان داد کاملاً توانست یک شور و واقعا قابل توجهی در ...

مجری برنامه: اما آقای پولاد عزیز، ببینید آنچه را که شما امشب دارید مطرح می‌کنید بیشتر بعنوان یک تاکتیک مطرح بوده در حالیکه ما در همان هنگام اگر به جزوه زنده یاد احمد زاده اشاره ای داشته باشیم مبارزه مسلحانه را هم تاکتیک و هم استراتژی می‌دانست. بنابراین مبارزه مسلحانه در هنگامی که در ایران آغاز می‌شود در سیاهکل در واقع فراتر از یک تاکتیک است که فقط بخواهد باصطلاح نوعی تبلیغ اندیشه‌های چپ بکند که می‌شود یا مطرح بکند که می‌شود با رژیم شاه مبارزه کرد نشان می‌دهد که اهدافی فراتر از این داشته و اهدافی که استراتژیک داشته. اهداف استراتژیک جنبش چریکی چی بود و چه مطالباتی را در پیش روی خودش قرار داده بود؟

پولاد: ببینید این حرف کاملاً درست است که جنبش چریکی و مبارزه مسلحانه در آغاز هم به مثابه تاکتیک و هم به مثابه استراتژی مطرح شد. اگر به کتاب خود رفیق مسعود احمد زاده مراجعه کنید اسم کتاب هم هست مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک. اما وقتی که ما از زوایای تاکتیکی مساله صحبت می‌کنیم به این مفهوم نیست که زوایای استراتژیکی اش را نادیده گرفته ایم. بحث اینست که در آغاز مبارزه مسلحانه در پاسخ به سوالی که کردید اصولاً می‌خواهد که جو سیاسی جامعه را تغییر بدهد، شور و امید در مردم ایجاد بکند و نقبی بزند به مبارزه توده‌ها. اگر به همان کتاب رفیق احمد زاده مراجعه بکنید مطرح می‌کند با صراحت هم می‌گوید مساله اینست که چطور می‌شود به قدرت توده‌ها نقبی زد و انرژی انقلابی آنها را به صحنه آورد، به میدان آورد و این سد دیکتاتوری را به اعتبار آن انرژی در هم شکست. پس مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک شروع می‌شود و در جریان حرکت خودش و در جریان جلب حمایت معنوی توده‌ها و بتدریج جلب حمایت مادی آنهاست که می‌تواند نقش استراتژیکی خود را بازی بکند و می‌تواند قدرت سهمگین سرنیزه را در ذهن مردم از بین ببرد و آنها را به خیابانها بیاورد. من یک مثال خیلی ساده می‌زنم برای پاسخ به سوال شما، ببینید در قیام بهمن مردم به خیابان آمدند و من شخصاً در تهران شاهدش بودم، شب شعار می‌دادند "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم" این شعار انعکاس چه بود؟ انعکاس این بود که آن سازمانی که در سال ۴۹ مبارزه را شروع کرده بود با همه‌ی فراز و نشیب‌ها و با همه‌ی رنج و دردهایی که در این فاصله کشیده بود، با همه‌ی هزینه‌هایی که پرداخته بود توانسته بود مردم را بخود جذب بکند.

مجری برنامه: آقای پولاد اگر سازمان توانسته بود مردم را بخود جذب کند، البته به لحاظ تاکتیکی شاید بشود حرف شما را پذیرفت که مبارزه مسلحانه به هرروی دارای تأثیرات روانی معینی در جامعه ما بود. اما بصورت استراتژیک ظاهراً قرار بر این بود سازمانی که در رأس این مبارزه‌ی مسلحانه قرار گرفته در رأس مبارزات و جنبش مردم ایران قرار بگیرد. ولی ما شاهد آن بودیم که این سازمان با سرعت تلاشی شد و چیز چندان از سازمان باقی نمانده بود و دوستانی که باقی مانده بودند عمدتاً در زندانهای رژیم پهلوی بودند و در رأس جنبش یک نیروی واپسگرا و ارتجاعی قرار گرفت که اساساً نقشی هم در مبارزه مسلحانه نداشت. آیا می‌توانیم به این نتیجه برسیم که جنبش چریکی در ایران بطور عام و سازمان چریکهای فدایی خلق بطور خاص در تحقق اهداف استراتژیک خود ناکام بودند؟

پولاد: ببینید شما الان در همین سوالی که مطرح کردید چند موضوع را مطرح می‌کنید که هر کدام جای بحث دارد. اولاً اینکه اگر دار و دسته خمینی آمدند و قدرت گرفتند و بهرحال این انقلاب را ملا خور کردند این را نمی‌شود به حساب این گذاشت که آن کسانی که در سیاهکل و یا در سالهای ۵۰ مبارزه را شروع کردند حساب این را نکرده بودند و یا اینکه وقتیکه در سال ۵۵، شما می‌گویند

توضیح: به مناسبت سالروز رستاخیز سیاهکل رادیو "تلاش" که برنامه هایش در یوتیوبی سوند پخش میشود مصاحبه ای با رفیق پولاد انجام داد که پیام فدائی متن آن را در زیر با برخی تغییرات نوشتاری جزئی در اختیار خوانندگان خود قرار می‌دهد. این مصاحبه در شنبه ۱۰ فوریه ۲۰۰۷ انجام شده است.

مصاحبه رفیق پولاد با رادیو "تلاش"، به مناسبت سالروز رستاخیز سیاهکل!

مجری برنامه: من به شما سلام می‌کنم و خسته نباشید می‌گویم و سپاسگذاریم که دعوت رادیو تلاش را برای انجام این گفتگو پذیرفتید.

پولاد: با تشکر از شما.

مجری برنامه: آقای پولاد چنانچه می‌دانید ما در آستانه سالروز سیاهکل و همچنین به هر روی آنچه که به نام قیام بهمن معروف شده قرار داریم و می‌خواستیم شما نخست پیش زمینه‌های در واقع جنبش چریکی را در ایران و شکل‌گیری این سیاست را برای شنوندگان توضیح بدهید و اینکه چه عواملی در واقع مبارزه مسلحانه در ایران را توجیه پذیر کرده بود؟

پولاد: قبل از هر چیز اجازه بدهید که اول به همه شنوندگان عزیز رادیو تلاش سلام بدهم و همچنین تشکر کنم از دست اندرکاران رادیو که این امکان را مهیا کردند. همانطور که می‌دانید امروز ۲۱ بهمن هست و ما در سالروز قیام بهمن قرار داریم قیامی که به باور من یک تنیدگی خاصی با رستاخیز سیاهکل دارد بنابراین خاطره رزمندگان سیاهکل در این روز و قیام توده‌ها را در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ را گرامی می‌دارم.

به باور من برای فهم اینکه چرا سیاهکل شکل گرفت، چرا مبارزه مسلحانه در ایران در دستور قرار گرفت باید به آن شرایط تاریخی که این رویداد در آن رخ داده برگردیم. اصولاً در برخورد با رویدادهای تاریخی ما باید برگردیم و آن شرایط مادی، شرایطی که این رویدادها در آن رخ داده را بررسی بکنیم. و اگر این کار را بکنیم و به آن سالها برگردیم آنوقت می‌بینیم که در یکی از سیاهترین دورانهای تاریخ کشورمان در شرایطی که سرکوب و اختناق دیکتاتوری شاه بیداد می‌کرد؛ در شرایطی که همه مبارزات قبلی شکست خورده بود و از کودتای ۲۸ مرداد تا سالهای ۴۸ و ۴۹ اکثر مبارزاتی رو که مردم ما به آن مباردت کردند برای رسیدن به آزادی و تحقق دمکراسی وحشیانه سرکوب شده بود؛ و از سوی دیگر ما می‌بینیم که این شکست‌ها یک روحیه‌ی خاصی را بوجود آورده بود و بخصوص به دلیل ناتوانی عناصر پیشرو و سازمانهای سیاسی آن دوره در ایفای نقش تاریخی خودشان، نقش واقعی خودشان در رهبری مردم و حتی خیانت برخی از آنها، روحیه یأس و بدبینی نسبت به اصولاً سازمانهای سیاسی شکل گرفته بود؛ در یک چنین بستری ارتجاع حاکم یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه هم یکه تازی می‌کرد و با توسل به دستگاه تبلیغاتی بزرگی که سازمان داده بود این ایده را در ذهن‌ها هر چه بیشتر می‌برد که با این قدرت کاری نمی‌شود کرد. و این یک ایده خیلی رایجی شده بود. شکست‌های مبارزات قبلی این زمینه را ایجاد کرده بود که مردم ضعف‌های خودشان را خیلی بزرگ ببینند و دشمن را هم بیش از آن چیزی که هست در ذهن خودشان بهش بها بدهند. در واقع اوضاع این طوری بود، بخصوص من تأکید می‌کنم برای فهمیدن شرایطی که سیاهکل در آن شکل گرفت و جنبش مسلحانه در ایران آغاز شد باید فهمید شرایطی در آن دوره بود که بدنبال کودتای ۲۸ مرداد بدنبال آن شکست‌ها یک فضای از یأس و ناامیدی و سکون و رکود حاکم شده بود در مبارزات مردم طوری که بقول شاعر "صدایی نیست حتی از خروسانی که می‌خوانند" چرا؟ یعنی از هیچ نیرویی و هیچ سازمانی صدایی بلند نمی‌شد و ساواک توانسته بود واقعا سلطه خودش را اعمال کند و با تحقیر مردم، ایران را جزیره ثبات و امنیت جلوه بدهد و در مقابل اربابان خودش ناز و کرشمه بیاید و نشان بدهد که من چطور توانستم هر صدای مخالفی را سرکوب کنم هر مبارزه‌ای را در نطفه خفه کنم و هر تشکلی را از بین ببرم و حالا یک شرایط امنی ایجاد کرده ام برای چپاول سرمایه‌های امپریالیستی. در این شرایط بطور طبیعی یک مساله مطرح می‌شد که چه باید کرد؟ این مساله‌ی چه باید کرد یکی از ویژگی‌های بحث‌های جنبش روشنفکری در سالهای ۴۶ تا ۴۹ بود. و جنب این چه باید کرد نیروهای صدیق جامعه را به تکاپو و داشته بود و همه‌ی راههای مسالمت آمیز مبارزه در عمل به بن بست رسیده بود و خود زندگی مبارزه‌ی قهرآمیز و مبارزه‌ی مسلحانه را به مقابل صحنه آورده بود و بدون شک باز هم باید تأکید کرد که تجربیات انقلابات مختلف در سطح جهانی، در سطح منطقه هم به این باور دامن زده بود. در شرایط سالهای ۴۸ و ۴۹ که حتماً اکثر آن شنوندگانی که سنتشان به آن سالها می‌رسد این را تأیید می‌کنند چنین موقعیتی در جامعه بود که همه پذیرفته بودند که با این رژیم هیچ راهی بجز سخن گفتن با قهر نیست. البته این ...

تصحیح کنم صحبت شما را، این نبود که عده ای در زندان باشند عده ای در خارج از کشور قرار داشتند. عده ای هم واقعاً مانده بودند و بقای آن سازمان را حفظ کرده بودند. اتفاقاً اگر ما بخواهیم واقع بینانه نگاه بکنیم یک چیز تجربه خیلی عینی که بخصوص مهم هم هست برای جوانان امروز ما باید بهش توجه بکنیم. آن نیرویی می تواند در آن شرایط به همان حد نقش ایفا بکند که از قبل حرکت کرده بود، از قبل مواضع خود را اعلام کرده بود، از قبل برای مردم پیام داده بود و در قلب مردم جا باز کرده بود. وگرنه که خب بله مگر ما ندیدیم بعد از قیام هم یک عالمه از این توده ای ها بلند شدند از خارج کشور آمدند حتی در دانشکده ی صنعتی میتینگ گذاشتند. یک تعدادی هم رفتند در آن شرکت کردند. ولی اینها نمی توانستند در روند کارها و در روند جریان جامعه واقعاً نقش تعیین کننده ایفا کنند.

مجری برنامه: آقای فولاد اجازه بفرمائید من یک پرسش دیگری را طرح کنم شاید یک مقداری به روشن شدن بحث کمک بکند. قاعدتاً در دفاع از جنبش چریکی به این اشاره می شود که شاه دیکتاتور بود مستبد بود و بنابراین راهی برای مبارزه ی مسالمت آمیز وجود نداشت. درحالیکه ما می دانیم رژیم جمهوری اسلامی بمراتب خشن تر، استبدادی تر و سرکوبگرتر از رژیم شاه هست و با خشونت خیلی بیشتری سرکوب می کند و عمل می کند. پرسش اینجاست، چرا در شرایط کنونی گرایش طرفدار مبارزه مسلحانه، هوادار چندانی در جامعه ایران ندارد و این جنبش چریکی در شرایط کنونی شکل نمی گیرد؟

فولاد: ببینید این سوال اساساً از نظر منطق دارای اشکال است. فرصت نیست ولی من بطور خلاصه به این قسمت اشاره می کنم. اولاً اگر می خواهید وضع کنونی را بفهمید همین الان اگر سری از پنجره بیرون کنید و به محیط و روندهای سیاسی ایران نگاه کنید. آنوقت می بینید درسالگرد قیام بهمن در تلویزیون ایران فیلم دفاعیات گل سرخی را می گذارند و بعد یک آخوند ساواکی می آید می نشیند آنجا و می گوید احمدزاده سواد سیاسی نداشت. فقط شور بود و هیجان و باین خاطر رفت کمونیست شد و رفت مبارزه مسلحانه کرد. من از شما سوال می کنم منصفانه بگویند. بعد از این همه سال، یعنی ما الان در سی و ششمین سالگرد واقعه رستاخیز سپاهک هستیم. چرا دستگاه سرکوب بعد از گذراندن یک انقلاب و بعد از گذراندن یک قیام شکست خورده و بعد از اینکه آن رژیم شاه هم رفته هنوز هم مجبور هست که برود و از احمدزاده صحبت کند و ناگاهی احمدزاده را تبلیغ کند چرا الان در همه ی وبلاگهای دانشجویی عکس گل سرخی و پویان و بهروز دهقانی و صمد بهرنگی دیده می شود. چرا ساواک جمهوری اسلامی روز و شب به این و آن نان قرض می دهد، پول می دهد که بیایند و علیه صمد بهرنگی چیز بنویسند و یک طوری داستان بسازند که بابا این صمد شهیدی هم که می گفتند نبود و خودمان شهیدش ساختیم. این داستانها برای چیست. اینها بخاطر اینست عزیز من که جنبش مسلحانه چیزی را در ایران بنیان گذاشته است که در قلب مردم جا دارد هنوز هم جا دارد. و همه ی تلاش دستگاه تبلیغاتی و سرکوبگر حاکم این است که این را از دل مردم در بیاورد.

مجری برنامه: آقای فولاد عزیز، من معذرت می خواهم اجازه بدهید

فولاد: یک لحظه اجازه بدهید من می پذیرم که الان چنین حرکتی وجود ندارد ولی توجه شما را به این نکته جلب می کنم. نسلی از کمونیستها را کشتند، در کجا واقعاً چنان قبرستانهایی شیارزدند مثل خاوران ها در سراسر ایران. خب اینها تاثیر دارد عزیز من. تمام سازمانهای سیاسی را متلاشی کردند و بقایای این سازمانها مجبور شدند بیایند به خارج از کشور. خب این نسل را کشته اند این نسل را نابود کرده اند. شما نمی توانید انتظار داشته باشید که درست همان اتفاقاتی که آنموقع افتاده است امروز هم بیفتاد. گرچه الان خوشبختانه جوانهای این مملکت با درس گیری از همان حرکتها و همان اندیشمندانی که در آن دوره کار کردند دارند تکان می خورند و دارند راهیابی می کنند.

مجری برنامه: پرسش اینجاست آقای فولاد عزیز، این را شما کاملاً درست مطرح می کنید که سازمانهای سیاسی در دهه ۶۰ توسط رژیم بسیاری از آنان متلاشی شدند و ضربات شدیدی به این سازمانها وارد شد. اما بحث اینجاست که اگر این نسلی که بگفته شما هنوز از جنبش چریکی درس می گیرد تحت تاثیر این جنبش قرار دارد بنابراین نمونه های عینی آن را ما باید ببینیم. ببینید شکست حزب توده، سرکوب جبهه ملی و شکست رفرورمیسم بهر رو باعث شد که جوانانی چه در طیف مذهبی و چه در طیف مارکسیسم بیایند و اشکال جدیدی از مبارزه را بیافرینند و سازمانهای جدیدی را بیافرینند و غیره. حالا نمونه های عینی آن در جامعه امروزی ایران چی هستند. علیرغم اینکه سازمانهایی هستند که ...

فولاد: آقای فکری من سوال شما را فهمیدم اجازه بدهید جواب بدهم. من قصد جدل با شما ندارم. وگرنه برمی گشتم می گفتم که خیلی خب، این سازمانها و جریانهایی که به مبارزه مسلحانه عمل کنند نیستند. آنهاست که به مبارزه مسلحانه اعتقادی ندارند کجا هستند. می شود به من بگویند به این شونندگان عزیزتان

سازمان چریکها نابود شد، خب من می پذیرم که ضربه سال ۵۵ اصولاً ضربه ای بزرگ و تعیین کننده به سازمان چریکها بود. ولی من از شما سوال می کنم در همان شرایط قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن چه کسانی به رادیوی ایران حمله کردند؟ قاسم سیادتی در کجا شهید شد؟ و اصولاً وقتیکه در روز ۲۱ بهمن سازمان چریکهای فدایی خلق در زمین چمن دانشگاه تهران اعلام سالگرد سپاهک کرد چند نفر آمده بودند؟ این نیروها از کجا جمع شده بودند؟ آیا مثلاً در این سالها اعلامیه انداخته بودند در خانه هایشان و به آنها گفته بودند که این اهداف و مطالبات ماست و حالا در فلان سال و فلان روز بیایند و آنجا جمع شوید؟ هشت سال مبارزه شده بود، هشت سال تبلیغ شده بود، هشت سال خون ریخته شده بود، هشت سال تمام آگاهی مردم را ارتقا داده بودند، هشت سال کاری کرده بودند که اکثر ایرانی ها فدایی را و عنصر مبارز خلق را در قلب شان جا داده بودند و به آنها فکر می کردند و به آنها احترام می گذاشتند. شما اگر به دوره قیام برگردید همین آخوندهایی که اینجوری، این ۲۷، ۲۸ سال دارند می خورند و می چایند، اینها وقتی می رفتند بالای منبر از زندگی شهدای جنبش مسلحانه صحبت می کردند تا مردم را نسبت به صحبتهای خودشان جلب بکنند. پس دوتا چیز اشتباه نشود. درست است که سازمان فدایی در جریان حرکت خودش دچار اشتباهات بزرگی شد در درونش نیروهای سازشکاری شکل گرفتند و بتدریج رشد کردند و حتی بعد از قیام بهمن بخش بزرگی از آن به منجلاب ارتجاع رفت ولی درس گیری از رویدادهای تاریخی این طور نیست. مثل اینست که ما الان بیاییم مثلاً بگوئیم شوری که سقوط کرد، پس این انقلاب اکبر چه بود؟ مگر ما می توانیم انقلاب اکبر را بیاییم بگوئیم به اعتبار آنکه مثلاً سالها بعد این خروشچی پیدا شد و بعد هم گورباچفی پیدا شد و همه چیز خراب شد پس حالا این را بگذاریم به حساب اینکه از روز اول خراب بوده؟

مجری برنامه: البته جناب فولاد عزیز، ببینید اگر ما حتی انقلاب اکبر را هم بخواهیم نقدش بکنیم نقد ما قطعاً صرفاً دارای این نگاه نیست که انقلابیون در انقلاب اکبر دارای اهدافی بودند، بلکه دارای این بخش هم هست که آیا اهداف خود را توانسته اند متحقق کنند یا نه. بنابراین پرسشی در زمینه جنبش چریکی وقتی مطرح می شود صرفنظر از اینکه رفقای که دست به عمل مبارزه مسلحانه زدند، چه اهدافی داشتند؟ و پرسش دیگر اینست که آیا این اهداف در واقع توانسته متحقق شود؟ اگر نتوانسته متحقق شود، یعنی وقتیکه ما از اهداف استراتژیک سخن می گوئیم، بجای اینکه یک انقلاب، بقول آنچه که احمد زاده مطرح می کند، اینست که قرار است که این مبارزه ضد دیکتاتوری به یک مبارزه ضد امپریالیستی تبدیل شود و از درون این مبارزه قرار است که یک عنصر رادیکال مبارزه را رهبری بکند. هنگامی که ما می بینیم در رأس این مبارزه بجای اینکه عنصر رادیکال قرار بگیرد عنصر بنیادگرا و متحجر قرار می گیرد و حتی آن اشاره ای که شما می کنید به چریکهای فدایی خلق در روز ۲۱ بهمن حتی آن حرکت نیز یک حرکتی مستقل و رادیکال بشمار نمی رود بلکه یک حرکتی است که اگر به اطلاعیه های سازمان چریکهای فدایی خلق در آن هنگام نگاه بکنیم می بینیم که نوعی در واقع پیوند با بنیادگرایان اسلامی را متأسفانه دارد یعنی دنباله روی می کند. به استثناء سازمان شما که از آن سازمان انشعاب داد و یک بخش کوچکی از این سازمان بود. بنابراین یک هم چنین ارزیابی به ما چه را نشان می دهد؟ یعنی آیا چه اشکالات و نقاط ضعفی وجود داشته که بقول شما اولاً این گرایش سازشکار در درون جنبش فدایی رشد می کند و ثانیاً بجای آنکه عنصر انقلابی و رادیکال در رأس مبارزات مردم قرار بگیرد عنصر متحجر قرار می گیرد و امروز می بینیم که

فولاد: ببینید آقای فکری اجازه بدهید دو تا چیز را روشن بکنیم. وقتی ما به گذشته خودمان برمی گردیم و به گذشته جنبش برمی گردیم قرار نیست به خودمان الکی پوئن بدهیم. بی شک ما ضعف داشتیم، بدون شک ما اشتباه داشتیم، بدون شک توی سازمان چریکها هم یک ایراداتی بود که توش نیروهای واقعاً سازشکاری نفوذ کردند. ولی بخش بزرگی هم بخاطر این بود که خب دشمن اکثریت رهبری این سازمان را کشت. دیگر نمی شود به سازمانی که در مقابل یک ارتش واقعاً آنقدر مسلح بوسیله آمریکا بنتهایی بدون کمک از جایی ایستاده و دارد می جنگد حالا بیاییم ایراد بگیریم که خب چرا همه کادرها از دست رفتند و دیگر کسی نماند که موقع قیام بتواند سازمان را رهبری کند. من می پذیرم که در آن حرکت بخاطر کمبودهایی که در سیستم تشکلاتی وجود داشت، بخاطر کمبودهایی که در آموزش وجود داشت ممکن است مثلاً با داده باشد به رشد تفکرات انحرافی. ولی یک چیز را اشتباه نکنیم. اینکه الان بقول شما نیروهای بنیادگرا بر این جنبش حاکم شده اند این حاصل اشتباه مثلاً کمونیستها و چپ ها و اینها نبود. این - قبل از هر چیز - حاصل قدرت امپریالیستی بود که عکس آقای خمینی را می انداختند توی ماه، اسمش را، تصویرش را، عکمش را. و با در گوادالوپ می نشستند و جمهوری اسلامی درست می کردند. این را من تاکید کنم، من اصلاً هیچ کجا نمی خواهم اگر اشتباه کرده ایم بقول معروف نادیده گرفته بشود ولی اینها را هم دیگر بحساب ما نگذارید. درست است که ما در حرکتی که در سالهای ۴۹ شروع شد تا سال ۵۷ بهرحال فراز و نشیبهایی داشت. بخش بزرگی از رهبری این سازمان در ضربه ۸ تیر ۵۵ شهید شد. خب آنهایی که ماندند آن پتانسیل و آن قدرت را نداشتند و به ایده های انحرافی پا دادند و آن ایده های انحرافی هم آمدند. و البته،

اجازه نمی دهد. حداکثرش این است که راه بیافیندی توی خیابانها امضاء جمع کنید شاید یک میلیون امضاء جمع شد بردیشم در خونه آقا دادیمش دست آقا، آقا هم گفت که من سی و شش میلیون بگن آره من می گم نه! این هم جواب ولی فقیه تان می شود. اما اینجوری نمی شود ما اگر بیاییم بنشینیم هر مبارزه خشونت آمیزی را، که اساساً انقلاب بدون خشونت مفهوم نخواهد داشت، رد کنیم و بگوئیم که هر انقلابی اگر به نتیجه برسد نتیجه اش یک دیکتاتوری ای که با خشونت مردم را سرکوب می کند، بعد هم مثلاً بیاییم چند تا فاکتت هم از باصطلاح چهار تا انقلاب شکست خورده بیآوریم خب آنوقت یعنی چه، یعنی اینکه اساساً خیالتان راحت، یک راه در تاریخ وجود داشت برای نجات ستمدیدگان آنهم انقلاب بود، انقلاب هم که با خشونت است، خشونت هم که هر کس بیاید به قدرت برسد خودش اعمال خشونت می کند. خب پس به سری که درد نمی کند آخه چرا دستمال بینیم. چرا اینهمه هزینه بدهیم بخاطر اینکه دوباره یکی برود و یک بدتر بیاید بر سر کار. من این استدلال را اساساً یک استدلال سفسطه آمیز و بر علیه نفس مبارزه بر علیه ظلم و ستم می بینم. ظلم و ستم واقعیتی عینی هست چه من کمونیست باشم چه نباشم، چه من انقلابی باشم چه نباشم. مردم ایران تحت ظلم و ستم هستند. شرایطی بر مردم ایران اعمال شده که می ایستند در تظاهرات کارگری می گن آقا ما را بکشید تا ما راحت شویم. نمی توانی به کارگری که ایستاده و می گوید شلیک کن راحت کن حداقل شرمند زن و بچه ام نباشم، بگیم آقا خشونت نکن، چون اگر خشونت کنی، دولت خشونت طلبی می آید سر کار که دوباره بر مردم خشونت می کند. برویم فکر کنیم چه روندهایی را و چه سبک کارهایی را در پیش بگیریم که وقتی به انقلاب برخاستیم و وقتی دولت جدیدی را بر ویرانه های جمهوری اسلامی بنیان گذاشتیم حداقل روابط دمکراتیک را بتواند تضمین کند. اگر از من می خواهید، اگر از تئوری رومندگان سیاهکلی می خواهید، اگر از تجربه ی همین توده های قیام کنند در ۲۱ و ۲۲ بهمن می خواهید درس بگیریم، آن این است که رهبری باید بیافتد دست طبقه کارگر. خیلی خالص و روشن. تا وقتیکه ما بخواهیم بگوئیم خب ملا بیاید بر ما حکومت کند، شاه بیاید بر ما حکومت کند، وضع همین هست. تا وقتیکه این در همینطور بر روی این پاشنه می پیچد وضع همین است. ولی اگر واقعاً کارگرها برخاستند، اگر کارگرها واقعاً توانستند خودشان را متشکل کنند، اگر توانستند شوراهای خودشان را بوجود بیاورند، و قدرت توده ای خودشان را اعمال کنند ما خواهیم توانست که سلطه امپریالیستی و سلطه دیکتاتوری را از کشورمان برفکنیم و در یک شرایط آزاد و دمکراتیک زندگی کنیم و استعدادهای این مردم شکوفا بشود.

مجری برنامه: آقای پولاد عزیز، ببینید دقیقاً پرسش همینجاست که آیا جنبش های چریکی قادر هستند توده های مردم را به میدان بیاورند یا اینکه توده های مردم نقش تماشاچی و ناظر میان مبارزه مسلحانه، میان جنبش های چریکی و حکومت را در واقع در پیش می گیرند.

پولاد: آقای فکری، اگر هر جنبشی بخواهد از توده ها دوری کند، هر جنبشی که بخواهد روش رسیدن به قدرتش با اتکاء به توده ها نباشد محکوم به شکست است. انقلاب کار توده هاست. این از اولیه ترین حرفهایی هست که کمونیستها از روز اول از آن مانیفست ۱۸۴۸ تا حالا تکرار کرده اند و بارها فریاد زنده اند. انقلاب کار توده هاست. جنبش چریکی، مبارزه مسلحانه، آنچه که در ایران من به آن باور دارم، من به آن اعتقاد دارم، و من شاهدش بودم، همواره تکیه اش این بود که مردم را به صحنه بکشند. شما ممکن است در فلان جنبش در آمریکای لاتین ببینید که یک عده ای می رفتند کوه بعد هم شکست می خوردند و می رفتند. ولی سیاهکل اینطور نشد. سیاهکل تداوم پیدا کرد. سیاهکل در قلب مردم ایران جا باز کرد و مردم را بتدریج کشید به صحنه. آنهایی که در قیام بهمن بپاخواستند و شعار می دادند "فدایی فدایی تو افتخار مایی" "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" آنها از کجا پیدا شدند. خواب نما شده بودند؟ نکند عکس فدایی را هم در ماه دیده بودند. آنها هشت سال مبارزه فدایی ها را دیده بودند و تأثیر گرفته بودند و اینجوری خودشان این حمایت معنوی را نشان می دادند و می خواستند مادیش کنند. اینکه آن سازمان درونش خراب شده بود آن یک بحث دیگر است. من حاضرم در هر موقعیتی بنشینم و آن را توضیح بدهم برایتان. ولی یک چیز حل باشد هیچ جنبش انقلابی نمی تواند بدون توده ها مفهوم داشته باشد. ما که نمی خواهیم برویم بفرض یک دسته مسلح شروع کنیم برای خودمون با این پاسدارها بجنگیم و به مردم هم بگوئیم حالا بایست این وسط برای ما دست بزن و یا ببین کدام قوی تر است و بیشتر می تواند این یکی را زودتر می تواند پشتن را بر زمین بخواباند. خب معلوم است که آنها قویترند. ما از ضعف شروع می کنیم و به قدرت می رسیم ولی آنها از قدرت شروع می کنند و به ضعف می رسند. این قانون انقلاب است در تمام این کشورهای تحت سلطه. و ما هم وقتی می خواهیم مبارزه کنیم اساساً این است که توده ها را بکشیم وسط. سیاهکل اتفاقاً اگر می گوئیم موفق شد، بنظر من یکی از زوایایی که سیاهکل را علیرغم آنکه ۹ نفر رفتند در جنگل و همانجا دستگیر شدند و اعدام شدند، ولی بخاطر این موفق شد که توانست در دل مردم جا باز بکند و توانست مردم را بکشاند بطرف خودش. واقعاً یک لحظه فکر نکنیم، ببینید چرا گلسترخی و کرامت دانشیان این چنین در دل مردم ما جا باز کرده اند. بخاطر اینکه اینها سملهای جنبشی بودند که مردم به

بگوئید چرا ما شاهد هیچ سازمان سیاسی در ایران نیستیم که مثلاً بخواهد برود توی کارگرها کار بکند. کارگرها را متشکل بکند و به حقوق صنفی و سیاسی شان آنها را آشنا کند و واقعاً برای جامعه آینده ای که جامعه ایی کارگری باشد آنها را به انقلاب بکشاند. چرا ما شاهد اینها نیستیم. ببینید وقتی نسلی از کمونیستها را می کشند، وقتی سازمانهای سیاسی را کاملاً نابود می کنند، وقتی هرگونه تشکل را به وحشیانه شکلی پاسخ می دهند و نمی گذارند که شکل بگیرد، آنموقع با تمام آن امکاناتی که دارند که میلیاردها دلار پول نفت و تمام امکانات یک دولت در دستشان می آیند اصلاحات راه می اندازند، خاتمی درست میکنند، و به قول خودشان گفتان اصلاح طلبی و رفورمیسم را دامن می زنند اینها بی تأثیر نیست. شما انتظار نداشته باشید در شرایطی که اجازه نمی دهند یک اعلامیه کمونیستی در این جامعه پخش بشود یک صدای کمونیستی در این جامعه پژواک پیدا بکند و صبح تا شب هم دارند در مساجد و مدارس و رادیو و تلویزیون تمام آن اعتقادات خودشان را تبلیغ می کنند ما یکدفعه شاهد شکل گیری یک جنبش بزرگ کمونیستی باشیم. اونموقع تازه من یک نکته مهم دیگری را به نظرات شما اضافه کنم. شما توجه کنید که ما در یک دوره بحرانی خاصی بسر می بریم یعنی بحرانهای مختلفی واقعاً مولفه های مختلفی دست به دست هم دادند. جوانهای ما در سالهای ۴۸ در سالهای ۴۹ وقتی که به سیاست کشیده می شدند بطور اتوماتیک بیشتر کمونیست می شدند. حالا ممکن است کتاب کمونیستی هم خوب خوانده باشند. من این را انکار نمی کنم. چند تا کتاب جلد سفید که ممکن بود آن سالها دست آدم بیاید ولی جامعه طوری بود، شرایط طوری بود، موقعیت بین المللی طوری بود که شما وقتی که وارد سیاست می شدید و با مسائل سیاسی آشنا می شدی و خشم و نفرت پیدا می کردی به این مناسبات طبقاتی که شاه نماینده اش بود بطور طبیعی می رفتی بطرف آلترناتیو چپ. ولی الان شما فراموش نکنید که چند سالی است که دیوار برلین سقوط کرده و ما چه بخواهیم چه نخواهیم هر تحلیلی هم از آن داشته باشیم تأثیر خودش را در اذهان می گذارد، روی نیروهای چپ تأثیر می گذارد. اگر همه عوامل را در نظر بگیریم آنموقع بطور متصفا می توانیم ببینیم که اصولاً ما در چه شرایطی زندگی می کنیم. آیا می شود با بیان اینکه چون ما الان شاهد این نیستیم که مثلاً یک سازمان انقلابی در ایران یک بانک بزند و عملیات کند و اعدام انقلابی کند و غیره پس راهی که در سال ۴۹ مطرح شده غلط است.

مجری برنامه: آقای پولاد عزیز من یک پرسش اساسی تری را مطرح می کنم. من پوزش می خواهم از اینکه مجبور می شوم صحبتهای شما را بطور مداوم قطع کنم....

پولاد: من اتفاقاً خوشحال می شوم که گفتگوی ما زنده باشد.

مجری برنامه: خواهش می کنم. چون گفتگوی ما فشرده است بدلیل زمان من ناگزیر هستم که صحبتهای شما را بطور مداوم قطع بکنم. وگرنه منظور دیگری نیست. بهرروی، من آخرین پرسش را مطرح می کنم که یک پرسش اساسی هست و امیدوارم که اگر در ۴ یا ۵ دقیقه بتوانید این پرسش را پاسخ بدهید. و آن اینست که اصولاً در نقد مبارزه مسلحانه دو استدلال هست. نخست آنکه معمولاً دولتها و رژیمهای سیاسی به لحاظ نظامی در برتری کامل بسر می برند بنابراین این امکان سرکوب مبارزه مسلحانه بسیار زیاد است. و البته اینجا مبارزه مسلحانه قطعاً اشاره به مبارزه توده ای نیست اشاره به جنبشهای چریکی هست. و نکته دیگر این است که حتی اگر مبارزه مسلحانه به پیروزی هم برسد راهی جز استقرار یک استبداد جدید بوجود نمی آید چرا که باصطلاح جدای از توده ای مردم در یک تشکیلات بسته شکل گرفته و بنابراین با همان شیوه ای که قدرت را تسخیر کرده یعنی توسل به زور با همان شیوه به سرکوب مخالفان خودش می پردازد و حکومت خودش ادامه می دهد و در این راستا هم خب فاکتتهای متعددی را به هرصورت اشاره می شود. اگر ممکن است شما به این پرسش طی ۳، ۴، ۵ دقیقه پاسخ بدهید ممنون خواهم شد.

پولاد: آقای فکری شما دو تا سؤال بزرگ را طرح می کنید و می گوئید ۵ دقیقه ای جواب بدهید. من تلامس را می کنم ولی در ۵ دقیقه که امکان ندارد. ببینید برویم توی کنه این دو سؤال، یعنی بحث این می شود یعنی چون ما ضعیف هستیم و قدرت دولتی بالاتر در همه ی کشورها دست طبقه حاکمه است و قوی است و ماشین سرکوب دارد اگر ما به قهر متوسل شویم نتیجه ای جز سرکوب نخواهیم داشت. من سؤال می کنم خود شما می گوئید در ایران مبارزه مسلحانه وجود ندارد پس چرا این ماشین سرکوب به مبارزات غیرمسلحانه اجازه نمی دهد که شکل بگیرند. خب اگر ما مبارزه مسلحانه را با این استدلال و مبارزه قهر آمیز را با این استدلال بگذاریم از روی این میز کنار که نتیجه نمی دهد مبارزات غیرقهرآمیز و سیاسی و مسالمت آمیز را هم که خود آخوندها گذاشته اندش کنار. پس یعنی رهنمود عملی ما اینست که هر کس برود خانه اش بنشیند و این وضع نکبت بار ادامه پیدا کند. یعنی ما این را میخواهیم به نسل جوان بگوئیم. بجای اینکه بگوئیم بشورید بکنید بپاخیزید و این سلطه جهنمی را از روی این مملکت بردارید بگیم خشونت جواب ندارد. بروید خانه هایتان بنشینید. مسالمت هم که اون

تواب، پدیده ای نوظهور در زندان! (قسمت دوم)

اشرف دهقانی

واقعیت این است که در مقطعی چنان شرایط رعب و وحشت مرگ‌زائی بر زندان‌ها حاکم شد که حتی تعدادی از زندانیان سیاسی مبارز و بسیار شریف نیز (بسته به دلایل دستگیری و وضعیت‌های خاص) مجبور گشتند در ظاهر به بعضی از آن مقررات تن بدهند و به گونه‌های دیگر و با اتخاذ شیوه‌های مبارزاتی متفاوتی، به ایستادگی خود در مقابل رژیم ادامه دهند. علاوه بر این، همواره بسته به شرایط و وضعیت‌های متفاوت، ممکن بود که یک فرد مبارز، چنان در هم بشکند که برای مدتی واقعاً تسلیم شرایط شده و تن به بعضی خواسته‌های تحمیلی رژیم بدهد، اما این زندانیان سیاسی را نیز خط و مرز مشخصی از توابین جدا می‌ساخت. نه، زندانی سیاسی‌ای که در مقطعی خود را ناتوان از مقاومت می‌دید و به اصطلاح رایج "می‌برد" و یا کلاً تحت شرایطی از موضع بریدگی و انفعال حرکت می‌نمود، هنوز ماهیتاً با تواب فرق داشت. حتی پس از تحکیم نسبی پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی تقریباً در اواسط سال‌های ۶۰، کسانی در زندان‌ها پدید آمدند که علناً اعلام می‌کردند که موافق رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند و ایندولوزی اسلامی این رژیم را می‌پذیرند؛ بر این مبنا، آنها در زندان کارهای خدماتی نیز از قبیل کارهای تولیدی و یا به اصطلاح فرهنگی در ارتباط با جبهه‌های جنگ (جنگ ارتجاعی ایران و عراق) انجام می‌دادند، اما این دسته نیز به‌خودی‌خود، تواب شمرده نمی‌شدند (البته، در میان آنان توابین مخفی حضور داشته و به کار جاسوسی بر علیه زندانیان سیاسی می‌پرداختند). (۱)

در زندان‌های دهه ۶۰، "تواب" مفهوم کاملاً معین و مشخصی داشت. این لفظ به روشنی در مورد کسانی بکار می‌رفت که قبلاً به عنوان عنصر مخالف رژیم جمهوری اسلامی شناخته می‌شدند و پس از دستگیری در صف رژیم قرار گرفته و به همکاری با نیروهای سرکوبگر پرداختند. بطور واضح، در زندان‌های دهه ۶۰، تواب به زندانی‌ای گفته می‌شد که دست در دست نیروهای امنیتی و مسئولین زندان، در کار سرکوب نیروهای انقلابی در جامعه و پیشبرد هرچه موثرتر ماشین جنایت رژیم در حق زندانیان سیاسی دیگر، شرکت می‌کرد. در بک کلام، تواب، زندانی همکار نیروهای سرکوبگر رژیم بود. کسی بود که در ضدیت با نیروهای مبارز و مردمی به همکاری عملی با نیروهای سرکوبگر می‌پرداخت. که البته این همکاری یک شکل نداشت و در اشکال گوناگون و به طرق مختلف صورت می‌گرفت. امروز بعضی‌ها این گوناگونی و بطور کلی تفاوت بین توابین را وسیله‌ای جهت ایجاد سردرگمی در شناخت خود پدیده تواب و درک تمایز بین توابین با دیگر زندانیان سیاسی قرار داده‌اند. اما، واقعیت این است که پدیده‌ها از روی ماهیت‌شان قابل شناخت می‌باشند. وقتی ماهیت پدیده شناخته شد آنگاه می‌توان گوناگونی اشکال آن را نیز برشمرد. بنابراین، در گام اول ما باید بکوشیم ماهیت پدیده تواب را بشناسیم. اگر بخواهیم "تواب" را در زندان‌های جمهوری اسلامی با "نادم" در زندان‌های رژیم شاه در دهه ۵۰، مقایسه کنیم، خواهیم دید که "نادم" در آن زندان‌ها با دست‌کشیدن از مبارزه، به یک عنصر منفعل تبدیل می‌شد، اما "تواب" در زندان‌های جمهوری اسلامی پا را از حد ندامت و انفعال فراتر گذاشته و تازه پس از ندامت- یا در واقع توبه از گذشته خود، بصورت عنصری کاملاً فعال به عرصه عمل در زندان وارد شده و در کنار نیروهای امنیتی، پاسداران و رؤسای زندان‌ها، بخشی از وظایف دستگاه سرکوب را انجام می‌داد. در واقع، تواب، جزئی از ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در زندان بود- بدون آنکه قبلاً فوراً را برای استخدام رسمی در این دستگاه بر کرده باشد. در تبیین علت وجودی چنین پدیده‌ای که در دهه ۵۰ تصویری نیز از آن وجود نداشت، می‌توان به این واقعیت توجه کرد که در شرایط مبارزه طبقاتی در دهه ۵۰، برای رژیم شاه کنار زدن یک عنصر مبارز از صحنه مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی، یک موفقیت به شمار می‌رفت. به همین خاطر هم ندامت زندانی از اعمال مبارزاتی گذشته خود در آن شرایط

عنه می‌دیدند در مقابل یکی از سیاه‌ترین دیکتاتوری‌ها واقعاً قهرمانانه دارد می‌جنگد. و اینها آن سمبلها در دل مردم اند. چرا صمد بهرنگی را در تظاهرات ۵۷ هر بچه ای را در خیابان می‌دید عکس صمد در دستش بود؟ اینها دلیل دارد. اینجوری نیست که در شرایطی که همه دارند می‌گویند رهبر فقط روح الله، و اجازه نمی‌دادند یک عکس چپی برود بالا. اینها چرا می‌رفت بالا و حتی آنها هم جرئت نمی‌کردند تعرضی کنند خیلی مواقع. بخاطر اینکه آن حرکت برای جذب توده‌ها بود، برای پیوند زدن با توده‌ها بود. برای راهیابی به قدرت توده‌ها شروع شد و اتفاقاً در این زمینه موفق بود ولی متأسفانه نتوانست آن سازمانی را که باید موقعی که این توده‌ها می‌آیند بتواند این توده‌ها را سازمان بدهد و نیروی سازمانیافته توده‌ها را وارد صحنه کند و سازمان دهد آن را از درون متلاشی کردند.

البته وقت کم است ولی یکی از دلایل تلاشی این جریان جدا از ضعفی که خود ما در مبارزه ایندولوزیک داشتیم یکی اش هم همین تفکر توده‌ای بود که دیدید چه به روز این جنبش آورد.

مجری برنامه: بله آقای پولاد عزیز، من بسیار ممنون هستم از اینکه به‌رو در این گفتگو شرکت کردید و مواضع خودتان را تشریح کردید بیش از این متأسفانه زمان برنامه به ما این اجازه نمی‌دهد این گفتگو را ادامه بدهیم. بهر روی قطعاً هر یک از شنوندگان ما قضاوت خودشان را پیرامون این گفتگو و مواضع شما خواهند داشت. با این امید که باز هم فرصتهای دیگری پیش بیاید و با شما پیرامون مسائل گوناگون به گفتگو بنشینیم.

پولاد: از شما سپاسگزارم و از شنوندگانتان که تحمل کردند و این صحبتها را گوش کردند. من هر لحظه که خواستید در اختیارتان هستم برای اینکه در رابطه با دیدگاهها و نظرات تشکیلاتی که به آن وابسته هستم، چریکهای فدایی خلق ایران، صحبت کنم. بدون شک در این فرصت کوتاه نمی‌شود همه ی مسائل و سؤالی را که شما مطرح می‌کنید را خیلی وسیع صحبت کرد. ولی می‌خواهم به اطلاع شنوندگان شما برسانم که به همین مناسبت، سالگرد رستاخیز سیاهکل، روز یکشنبه ۱۸ فوریه ساعت ۸ بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی چریکهای فدایی خلق در پالتاک اطاقی دارند که اگر مایل هستند می‌توانند بیایند و در پالتاک و در آنجا این بحث‌ها را در زمان بیشتری با هم داشته باشیم. شاد و موفق باشید.

مجری برنامه: بسیار ممنونم از شما و پیروز باشید.

گزارش تلویزیون "الجزیره" از یک سازمان مخالف جمهوری اسلامی در چارچوب تنشهای فی مابین آمریکا و جمهوری اسلامی!

تلویزیون الجزیره در گزارشی که در تاریخ ۱۳ ژانویه در این رابطه پخش کرد، ضمن اشاره به تمرین‌های نظامی نیروهای سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان- کومه له در مرزهای ایران و عراق، عنوان کرد که "ایالات متحده به کار کردن با این گروه علاقه مند شده و سال گذشته عبدالله مهدی، یک نماینده ارشد این حزب بمنظور شرکت در یک کنفرانس اقلیتهای قومی ایران به واشنگتن سفر کرد". الجزیره در ادامه گزارش خود ضمن اشاره به سوابق کومه له (قبل از جدایی از "حزب کمونیست ایران") اضافه کرد که این جریان "در سالهای اخیر مواضع چپ‌گرایانه خود را نرم کرده است". الجزیره به نقل از عبدالله مهدی در مصاحبه با این خبرگزاری عنوان کرد که "تغییرات امکان پذیر است و سرنوشت کردها این نیست که همواره در زیر سرکوب و ظلم زندگی کنند! بله! همه احساس می‌کنند که اتفاقاتی خواهد افتاد و باید هم اتفاقی بیفتد!"

معین، کافی تلقی می‌شد- چرا که ندامت زندانی و دستکشیدن او از مبارزه، خود به معنی کمک به تداوم سلطه آن رژیم بود. در حالی که در شرایط حاد مبارزه طبقاتی در دهه ۶۰، رژیم ضدخلفی تازه استقرار یافته نمی‌توانست به چنین امری راضی شود و در نتیجه از زندانی بریده، صرف ندامت منفعل را نمی‌پذیرفت. او از زندانی بریده می‌خواست که "توبه" خود را در عمل به اثبات برساند و توبه‌کننده، در چهارچوب معیارهای جمهوری اسلامی تنها با همکاری عملی با نیروهای سرکوبگر و امنیتی این رژیم، می‌توانست چنین کند. بنابراین، با در نظر گرفتن همه واقعیات فوق‌الذکر، می‌توان "توبه" را در زندان‌های دهه ۶۰ بازشناخت و ملاحظه نمود که در آن زندان‌ها کسانی بودند که صرف نظر از این که به چه دلیل دستگیر شده بودند، در گذشته از چه اعتقاداتی دفاع می‌کردند و یا پایبند چه ارزش‌هایی بودند، امروز خواسته و یا ناخواسته خود را تماماً در اختیار رژیم جمهوری اسلامی قرار داده و با انجام عملکردهایی که از طرف بازجوها و گردانندگان زندان به آنها محول شده بود، به نفع پیشبرد مقاصد و سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم و به ضرر توده‌های انقلابی و مشخصاً زندانیان سیاسی فعالیت می‌نمودند. بنابراین، روشن است که توابین در زندان‌های دهه ۶۰ ماهیتاً با دیگر زندانیان سیاسی، صرف نظر از این که آن زندانیان نام و بریده و منفعل بودند و یا زندانیان مبارز و مقاوم (یا به قولی، زندانی سیاسی "سر موضع") متفاوت بودند. شرکت در سرکوب توده‌ها و فرزندان انقلابی آنان، خط قرمز کاملاً آشکاری است که تواب را از زندانی سیاسی دیگر جدا می‌سازد و ماهیت پدیده تواب نیز با همین واقعیت شناخته می‌شود.

شکل‌گیری پدیده تواب و مراحل تکاملی آن

بی‌هیچ تردیدی، تواب محصول شرایط خونین و شدیداً جنایت‌باری بود که در دهه ۶۰ توسط دست‌اندرکاران ریز و درشت جمهوری اسلامی بر علیه مردم ما که خواهان استقلال، آزادی و دموکراسی در ایران و دستیابی به جامعه‌ای عاری از ظلم و ستم بودند، بوجود آمد. همه واقعیات گواه آنند که بدون بستری مملو از جنایت و پستی و رذالت‌های غیرقابل تصویری که در آن دهه در زندان‌ها جریان یافت، هرگز پدیده‌ای تحت نام تواب در زندان زاده نمی‌شد. یک سوی واقعیت بدون شک این است که توابین تنها از میان چنین بستری و از درون فضائی که خون، شکنجه، مرگ، جسد، تیرباران، تیر خلاص و... در آن حرف اول و آخر را می‌زد، سر برآوردند. اما این واقعیت دارای سوی دیگری نیز می‌باشد و آن اینکه این موجودات که محصولی از جنایات جمهوری اسلامی بر علیه توده‌های ما بودند، خود، پس از زاده‌شدن و آنگاه که پا به عرصه وجود نهادند، بلافاصله به عامل سرکوب (الیه با درجاتی متفاوت) و به عامل تداوم جنایت و رذالت و خونریزی در زندان تبدیل شده و نقش بسیار موثر و مهمی در تقویت و تحکیم رژیم جمهوری اسلامی ایفاء نمودند. بسیاری از زندانیان سیاسی باقی‌مانده از دهه ۶۰، مطرح می‌کنند که جمهوری اسلامی بدون وجود توابین قادر به کنترل زندانیان نبود و تنها با وجود آنها بود که موفق به ایجاد شرایط بسیار طاقت‌فرسائی در درون بندها شده و با کمک‌گیری از آنان شرایط شدیداً خفقان‌باری را بر علیه زندانیان سیاسی شریفی که تن به همکاری با رژیم جمهوری اسلامی نمی‌دادند، بر زندان حاکم ساخت. سخن فوق به هیچ وجه گزافه‌گویی نیست. تازه در این سخن، به دیگر خدماتی که توابین در همان آغاز در خارج از زندان در جهت تقویت ماشین سرکوب و کمک به استقرار رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در کل جامعه ایران نمودند، اشاره نشده است. واقعیت این است که چنان کمک‌هایی نقش بسیار موثری در تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی که امروز ۲۷ سال از عمر ننگین آن می‌گذرد، داشته است. برآستی که توابین دهه ۶۰ دین بزرگی (!!) به گردن رژیم جمهوری اسلامی دارند که کماکان تنها با اعمال دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیز، قادر به حفظ سلطه خویش بر مردم ایران می‌باشد.

از طرف دیگر، اگر می‌پذیریم که سرکوب، عامل اصلی شکل‌گیری پدیده تواب در زندان‌های جمهوری اسلامی بوده است، اما توقف در این نکته به معنی برخورد به مساله تنها از یک بُعد خواهد بود. باید دید که چه فاکتورهای دیگری در وجود آمدن این پدیده دخیل بودند؟ گاه کسانی صورت مساله را تغییر داده و اینطور جلوه می‌دهند که گویا افراد

اما، در مورد فاکتورهای مختلفی که در بستر شرایط خون‌بار و وحشتناک حاکم بر جامعه در دهه ۶۰، باعث تواب‌شدن گشته‌اند، هر چند قصد این نوشته بررسی آن فاکتورها نیست ولی جا دارد گفته شود که اگر قرار به برخورد درست با این مساله است، پاسخ صحیح را باید از دل واقعیت‌های موجود در شرایط همان زمان بیرون کشید. ما باید بدانیم که یکی از ویژگی‌های مهم انقلاب ۵۷-۵۶ که اتفاقاً مورد توجه تحلیل‌گران گوناگون نیز در همان مقطع وقوع قرار گرفت، شرکت وسیع توده‌های مردم (که زنان بخش چشمگیر آن را تشکیل می‌دادند) در این انقلاب بود. این توده‌ها از چه گروه‌بندی اجتماعی یعنی از چه اقشار و طبقات جامعه بودند؟ دلیل شرکت آنها در انقلاب چه بود، آیا درجه انقلابی بودن افراد متعلق به این اقشار و طبقات به یک میزان بود؟ حد آگاهی آنان از واقعیت‌های جامعه چگونه بود و... همچنین در فاصله دو سال پس از قیام بهمن تا سال ۶۰، آنها به جز گروه‌بندی سیاسی خود جمهوری اسلامی، وارد چه گروه‌بندی‌های سیاسی دیگر شده و تا چه حد آگاهی سیاسی کسب کرده بودند؟ آیا حضور آنها در آن گروه‌بندی‌ها منطبق بر واقعیت وجودشان (قشر و یا طبقه‌ای که به آن تعلق داشتند) بود و یا در آن، جا افتاده بودند؟ تجارب سیاسی، درجه آگاهی انقلابی آنها و... چگونه بود؟! این‌ها همه نکات واقعی‌ای هستند که با بررسی صحیح آنها می‌توان دید که چه کسانی، از میان کدام گروه‌بندی اجتماعی و با چه درجه از آگاهی سیاسی و همچنین چه زمان و تحت چه شرایط ویژه و مشخصی به نفع رژیم جمهوری اسلامی تغییر موضع دادند. در عین حال، چنین برخوردی برای بررسی وضعیت و چگونگی برخورد کل زندانیان سیاسی در زندان نیز لازم است، به عبارت دیگر با توجه به این واقعیت که توابین تعداد اندکی را به نسبت کل زندانیان سیاسی تشکیل می‌دادند، باید دید که آن انبوه زندانیان سیاسی که با همه افت و خیزها تن به همکاری با جمهوری اسلامی ندادند، از چه اخلاق انقلابی و چه مزیت‌هایی برخوردار بودند! امروز، گاه در برخورد به واقعیت‌های زندان در دهه ۶۰، این واقعیت که ما در آن دهه با یک جنبش توده‌ای مواجه بودیم، فراموش می‌شود. جنبش توده‌ای از جهات مختلف دارای وضعیتی متفاوت با یک جنبش روشنفکری می‌باشد که در برخورد به مسایل زندان و از جمله پدیده تواب باید مورد توجه قرار گیرد. تازه باید خود آن جنبش توده‌ای با شرایط مشخص خود بطور دقیق شناخته شود. آیا تک تک افرادی که در این جنبش حضور داشتند، واقعاً به گونه‌ای که ادعا می‌شد برای از بین بردن ظلم و ستم در جامعه در آنجا بودند؟ آیا بخشی از آنها از روی قدرت‌خواهی و تشخیص‌طلبی- در آن شرایط مشخص که جمهوری اسلامی هنوز بر اوضاع کاملاً مسلط نبود- به این جنبش نپیوسته بودند؟ و یا بخشی بدون آنکه از آگاهی انقلابی لازم برخوردار باشند و یا فرصت و امکان آموزش انقلابی را داشته باشند، در صف نیروهای مردمی قرار نگرفته بودند؟ و... باید روی همه این واقعیت‌ها مکتب نمود و تأثیر آنها را در بوجود آمدن تواب در زندان‌ها مورد توجه و تأکید قرار داد.

نتوانسته بودند در اتاق‌های شکنجه و بازجویی از زبان مبارزین بیرون بکشند، در این فرصت به دست آورند. در این میان بهزاد نظامی و توابعین دسته وی حتی از هم‌سنخ‌بودن خود با خیلی از دست‌اندرکاران رژیم در زندان‌ها را با تجاوز به یک نوجوان زندانی (که بیشتر به آن اشاره شد) نشان داده و لمپنیسم خود را نیز با آشکاری به نمایش گذاشتند و... (۲) در مورد افراد فوق‌الذکر در صفحات بعد با تفصیل بیشتری سخن خواهد رفت.

تیپ دوم از اولین توابعین کسانی بودند که تنها موج انقلاب آنها را به صحنه سیاسی کشانده و به‌اصطلاح بر حسب مد روز "سیاسی" شده بودند و هیچوقت برای یک مبارزه جدی آمادگی نداشتند. در مورد بعضی از آنها تنها تشخیص‌طلبی و مقام‌پرستی- در شرایطی که داشتن ارتباط با این یا آن سازمان فخر و قدرت می‌آفرید- باعث شده بود که در این صف جای گیرند. حتی بعضی از میان تیپ دوم، صرفاً در یک رابطه فامیلی و یا دوستی با مبارزین سیاسی قرار داشته و به یک مفهوم، سیاسی نبودند. چنین افرادی در شرایط قدرت‌نمایی ارتجاع و در شرایطی که در چنگال دژخیمان بسیار قسی‌القلبی اسیر بودند، حاضر شدند برای نجات خود، به شرف و انسانیت پشت و پا زده و در ریختن خون عزیزان مردم، با آن دژخیمان شریک شوند. نمونه برجسته از چنین کسانی که به تقویت نظام سرکوب در زندان مشغول شدند، اولین همکاران تواب حاجی داود در زندان قزل‌حصار- بخش زنان- بودند.

در رابطه با بوجود آمدن اولین توابعین، ما با یک پروسه آگاهانه تواب‌سازی نیز در زندان‌ها مواجهیم که عمدتاً توسط لاجوردی، قصاب زندان اوین بخصوص با کار روی نوجوانان بسیار کم سن و سال صورت می‌گرفت. بعضی از این نوجوانان صرفاً در رابطه با خانواده‌هایشان دستگیر شده و خود فعالیت سیاسی نداشتند و آنهایی هم که خود به فعالیت سیاسی مشغول بودند واقعا در سنی نبودند که بتوانند شناخت و تجربه لازم را از انقلاب و مسایل آن داشته باشند. این نوجوانان به یک شرایط دموکراتیک و انقلابی نیاز داشتند تا در این محیط نه تنها آگاهی سیاسی خود را هرچه بیشتر ارتقاء دهند بلکه استعدادهایشان را نیز در خدمت جنبش انقلابی و آفرینش یک دنیای واقعاً انسانی قرار داده و شکوفا سازند. در حالیکه اکنون آنها با یورش ارتجاع به مردم آزادیخواه ایران، یکباره خود را در شرایطی بسیار وحشتناک و جهنمی در میان شکنجه و تهدید دائمی به مرگ می‌یافتند. یکی از زندانیان سیاسی سابق که در سال ۶۰ به عنوان یک نوجوان پسر در زندان اوین در "اتاق صغری‌ها" که همه "زیر ۱۶-۱۷ سال" سن داشتند محبوس بود، خاطره‌ای را به منظور نشان دادن حد قساوت و رذالت لاجوردی و همپالگی‌هایش تعریف می‌کند که از آن می‌توان به عنوان پروسه‌ای از تواب‌سازی هم یاد کرد. این خاطره مربوط به بردن آنها توسط لاجوردی به صحنه اعدام انقلابیون است تا از نزدیک ریختن خون انقلابیون بر زمین را شاهد باشند و با قرار گرفتن در صحنه‌های پر از رعب و وحشت، به "آغوش اسلام" پناه ببرند! (یعنی با دیدن قدرت جهنمی جمهوری اسلامی، در خدمت این رژیم خونخوار قرار بگیرند). او می‌نویسد: "... لحظاتی بعد ما را به اطاق وصیت بردند. بعد از چند لحظه لاجوردی جلاذ هم آمد. او گفت، ما مدرک داریم و همه شما محارب هستید و امشب، شب آخر عمرتان است، وصیتنامه‌های خود را بنویسید. با کسی که در کنار من نشسته بود شروع به صحبت کردم. او دختری بود به نام گیتی. پاهایش بر اثر شکنجه به شدت زخمی بود. او گفت دیروز حکم اعدام گرفتم و از من پرسید... چرا اینجا آوردنت؟ گفتم از من مصاحبه می‌خواهند... پرسید چیز دیگه‌ای هم از تو خواستند؟ گفتم، از من می‌خواهند تیر خلاص بزنم. اما من به آنها گفتم که چنین کاری از من ساخته نیست... ما را با بچه‌های اعدامی به محل اعدام بردند و در یک گوشه‌ای رو به دیوار با چشمان و دستان بسته نشانند. احکام اعدام را فردی به نام قاسم می‌خواند. او اسامی حدود ۲۵-۲۰ نفر را خواند و سپس آنها را به جوخه بستند. بعد چشم‌بندهای ما را باز کردند تا شاهد مرگ آنان باشیم، همان لحظه حالت ناجوری به من دست داد. بچه‌های اعدامی یک صدا شعار مرگ بر خمینی و زنده باد آزادی می‌دادند. بعد از اعدام چشمان ما را بستند و سپس یکسری دیگر را اعدام کردند. من آن لحظه کاملاً تعادل خود را از دست داده بودم. مجدداً

با رجوع به خود واقعیت شکل‌گیری توابعین و مراحل تکاملی آنان، می‌توان دید که اولین دسته از دستگیرشدگان که به همکاری با دست‌اندرکاران رژیم در زندان‌ها پرداختند، دو تیپ افراد بودند. اول کسانی که تنها وضعیت خاصی آنها را در ارتباط با سازمان‌های سیاسی مردمی قرار داده بود و جایگاه واقعی‌شان به واقع در همانجا بود که پس از دستگیری در آن قرار گرفتند. آنچه در عمل نشان داده شد این بود که فاصله زیادی اینان را از کسانی که رسماً و آگاهانه در خدمت نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی بودند، جدا نمی‌کرد. باید بدانیم که در جریان هر انقلاب که طبقات اجتماعی بطور هرچه فعال‌تری خود در صحنه سیاسی حضور پیدا می‌کنند (بدون اینکه صرفاً توسط روشنفکران نمایندگی شوند)، افراد متعلق به هر قشر و طبقه‌ای جایگاه سیاسی خود را بطور کلی در ارتباط با این یا آن تشکل سیاسی می‌یابند؛ با این حال تا مدت‌ها صفا مخدوش می‌باشند و جنبش امکان صاف‌بندی روشن و نسبتاً دقیقی را با جبهه مخالف خود پیدا نمی‌کند. بر این اساس، ممکن است کسی تا مدت‌ها در جانی که نمی‌پایست، حضور داشته باشد و یا در یک تشکل سیاسی افراد انقلابی و غیرانقلابی تا مدت‌ها در کنار هم قرار بگیرند. در این زمینه فاکت‌ها و مثال‌های کاملاً آشکاری وجود دارند (مثلاً حضور رهبران سازشکار و حتی خائن در کنار خیلی از هواداران مبارز و انقلابی در بعضی از سازمان‌های سیاسی آن دوره)؛ اما اجازه دهید مثال چنین موردی را از صف خود جمهوری اسلامی ذکر کنیم. آیا آن جوانان و نوجوانانی که در آغاز حضور توده‌ها در صحنه سیاسی، در آرایش نیرو، در صف جمهوری اسلامی قرار گرفتند، برآستی همگی متعلق به نیروهای ارتجاعی جامعه بودند؟ و یا از روی ناآگاهی و به تصور این که خمینی طرفدار توده‌های زحمتکش می‌باشد و یا با داشتن تصور نادرست از گردانندگان رژیم- که اتفاقاً بعضی از آنها با یدک‌کشیدن مهر پُرافتخار زندانی سیاسی دوره شاه و سوءاستفاده از آن، حتی تصور "چریک‌بودن" را هم در مورد خود برای دیگران ایجاد می‌کردند- به صف آنها پیوسته بودند؟ همه کسانی که در آن دوره زندگی کرده‌اند، خوب می‌دانند و هنوز فراموش نکرده‌اند که بسیاری از جوانان در آغاز، فریب خمینی و رژیمش را خورده و با نظر مساعد به رژیم حاکم می‌نگریستند. به همین خاطر هم در میان پاسداران تا مدتی هنوز افرادی حضور داشتند که علیرغم به‌تن‌داشتن لباس پاسداری، هنوز کاملاً در آن سیستم حل نشده بودند. بعداً هم خیلی از این جوانان پس از پی‌بردن به ماهیت واقعی جمهوری اسلامی، سعی در استعفاء از سپاه پاسداران نمودند و از آنجا که رژیم اجازه چنین کاری را نمی‌داد، بعضاً فرار کرده و به صف نیروهای انقلابی پیوستند؛ و کسانی که این امکان را نیافتند، در پروسه استحاله قرار گرفتند و دچار انواع تغییرات شدند و بعید نیست که در این میان بعضی در شرایط موجود همه ارزش‌های انسانی را زیر پا گذاشته و در ردیف پاسدارانی قرار گرفتند که به صورت موجودات وحشی درآمده بودند. بر این اساس جای تردید نیست که در رابطه با نیروهای اپوزیسیون هم می‌توان مواردی از آنگونه را در وجهی مخالف شاهد بود. نمونه بارز چنین امری را آنچه که بعضی از توابعین اولیه در اواخر سال ۶۰ در زندان قزل‌حصار بخش مردان از خود به نمایش گذاشتند، مورد تأیید قرار می‌دهد. در اینجا ما با افرادی چون بهزاد نظامی، مهرا و مهرداد سلطانی (دو برادر)، مجتبی میرحیدری، حسین جوادزاده موحد و... مواجهیم که اولاً در مدت کوتاهی تواب شدند، ثانیاً پس از تواب‌شدن با اختیارات تام و تمام در بندهائی که زندانیان در آن بسر می‌بردند مستقر و در حالیکه به تکیه‌گاه و عصای دست لاجوردی و حاج داود رحمانی تبدیل شدند، با اعمال رذیلانه و جنایتکارانه خود در حق زندانیان سیاسی، در خدمت بازجوها قرار گرفتند؛ یعنی کسانی که دیروز از مخالفین سیاسی رژیم محسوب می‌شدند، امروز به عنوان شکنجه‌گر دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی نمایان شدند. برآستی، چنین واقعیتی را جز با آنچه در فوق گفته شد به گونه‌ای دیگر نمی‌توان توضیح داد! چرا افراد نامبرده پس از دستگیری با همه وجود به خدمت رژیم درآمدند؟! وقتی به اعمال آنان در زندان توجه کنیم، خواهیم دید که پاسخ این سؤال در این واقعیت نهفته است که این تیپ از توابعین قبل از دستگیری در سر جای خود قرار نداشته و به خطا در میان نیروهای مردمی، جای گرفته بودند. این افراد بلافاصله پس از دستگیری با به‌عهدمگرفتن نقش بازجو در همان محلی که زندانیان در آن بسر می‌بردند، سعی کردند تا آنچه را که بازجویان رسمی

"بذرهای ماندگار"

و اتهام "بی سوادی" به انقلابیون دهه ۵۰

نمایش فیلم سانسور شده دفاعیات خسرو گل سرخی در بیدانگاه شاه از تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی در عین حال با ابراز یاهه های یکی از مأموران امنیتی جمهوری اسلامی همراه بود. فرد مزبور ضمن تخطئه شخصیت این شاعر انقلابی و بی سواد خواندن وی، به یاهه سرانی در مورد مارکسیسم پرداخته و تئورسین های کبیر چریکهای فدائی خلق رفقا احمدزاده و پویان را نیز "مستضعف فکری" قلمداد نمود. از آنجا که بی سواد جلوه دادن انقلابیون آن سالها که با آگاهی جریانی را بنا نهادند که به نابودی رژیم جنایتکار شاه انجامید امر تازه ای نیست و یکی از خطوط تبلیغاتی جمهوری اسلامی در سالهای اخیر می باشد، مناسب دیدیم که بخشی از کتاب بذرهای ماندگار اثر رفیق اشرف دهقانی را که اتفاقاً به افشای همین تلاش مذبحخانه پرداخته را در اینجا درج نماییم. (پیام فدائی)

یکی از تبلیغات مغرضین (هر چند که متأسفانه، امروز، مضمون آن تبلیغات از زبان افراد کوته بین و سطحی نگر از درون صف خلق نیز، شنیده می شود) بر علیه کمونیست های راستین فدائی، این است که گویا آن ها سواد سیاسی نداشتند و یا " مبانی تئوریک و آموزش تا جایی برایشان اعتبار داشت که عمل گرایی صرفشان را در راستای مبارزه با حکومت وقت توجیه نماید". (کلمات درون گیومه که در مورد کمونیست فدائی، کرامت دانشیان گفته شده، از کتاب راوی بهاران صفحه ۱۱۲ نقل شده. تأکید از من است). اما، صرف نظر از این که " سواد سیاسی" مورد نظر آن ها چیست، واقعیت این است که این قبیل سخنان، تنها برای تبلیغ بر علیه کسانی زده می شود که اتفاقاً، درست، برخوردار از آن ها از سواد و آگاهی های انقلابی، موجب ایفای نقش بسیار مثبت آن ها در جنبش توده های ستمدیده ایران شد. همین واقعیت خود بیانگر آن است که عمل گرا خواندن و بی سواد دادن آن انقلابیون و اظهار نظراتی از این قبیل، تبلیغات دروغینی بیش نیستند. به طور کلی نیز تا کنون در هیچ کجا دیده نشده است که کسانی با " عمل گرایی صرف" توانسته باشند تأثیری تاریخی در جامعه خود به جای بگذارند. وانگهی، باید دید که مفهوم عمل گرایی چیست! آیا منظور بی توجهی به تئوری می باشد؟ در این صورت مگر این یک موضوع روشن و ثابت شده ای نیست که عملگردهای فدائی ها بر مبنای یک تئوری انقلابی قرار داشت، تئوری ای که رفقا پویان و احمدزاده آن را ملون نموده بودند! همچنین، در رابطه با آنچه در کتاب فوق الذکر در این مورد آمده است باید پرسیده شود که از نظر منتقد، اعتبار مبانی تئوریک و آموزش در چیست و به درد چه کاری باید بخورد! ما می گوئیم " مبانی تئوریک و آموزش" هائی که به کار مبارزه با حکومت وقت نیاید (یا به قول مولف کتاب مذکور، آن را " توجیه نکند")، به درد کارگران و توده های رنجیده نمی خورد. سواد سیاسی و تئوری ای که چنان مبارزه ای را " توجیه" نکند، تنها می تواند از نوع همان " مبانی تئوریک و آموزش" حزب توده خائن و رسوای عام و خاص باشد که تنها و همواره برای بازداشتن مردم از مبارزه علیه حکومت های وقت، بوجود می آیند. تفاوت بین روشنفکران بی عمل که صرف مطالعه کردن را تشخیصی برای خود به حساب می آورند و کسانی که مطالعه را برای کسب آگاهی جهت انجام هر چه بهتر و پربارتر عمل و حرکت مبارزاتی خود به کار می گیرند نیز در همین نکته نهفته است. اساساً، در یک نگرش واقعاً درست و علمی، "مبانی تئوریک و آموزش" که وسیله ای برای کسب آگاهی می باشند، تا آنجا با ارزش اند و دارای اهمیت اند که در خدمت تغییر شرایط نامطلوب به شرایط مطلوب قرار بگیرند. واضح است که در بعد سیاسی، مبارزه با حکومت وقت، اساس کار برای ایجاد شرایط مطلوب را تشکیل می دهد. بنابراین، " اعتبار" مبانی تئوریک و آموزش، تنها در خدمت به تغییر شرایط نامطلوب که آن هم در اساس از طریق مبارزه با حکومت وقت، میسر می باشد، نهفته است. این یک اصل اساسی است که تئوری رهنمای عمل است. به این اعتبار باید عمیقاً درک کرد که اعمال انقلابی مبارزینی چون کرامت

چشمبندهای ما را باز کردند. کامیونی که مخصوص حمل گوشت بود آوردند و اجساد را توی آن ریختند. فردی به نام دائی جلیل که از محافظان لاجوردی بود، تیرهای خلاص را زد... "ناصر، کتاب سمینار بین المللی استکهلم" ۲-۱ اکتبر ۱۹۹۸، کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید).

اقدام فوق، در مقطعی که هر روز دستمسته از آزادیخواهان را به میدان تیر برده و بساط اعدام بطور مرتب بر پا بود، یکی از کارهای لاجوردی در آن روزها بود. تیرباران آزادیخواهان و میدان تیری که خون عزیزان مردم در آن جاری بود، برای لاجوردی مناسبترین محیط برای پرورش ثواب بود. او چه برای یگانه کردن زندانی تازمتواب شده با خودشان و چه جهت محک زدن و امتحان زندانی در هم شکسته های که برای گریز از مرگ و وحشت های موجود در زندان همکاری با رژیم جمهوری اسلامی را می پذیرفت و یا تظاهر به چنین امری می کرد (چه نوجوان و چه غیر آن)، آنها را به میدان تیر می برد و شلیک آخرین تیر به آزادیخواهان محکوم به اعدام (که از آن به عنوان "تیر خلاص" زدن یاد می شود) را به آنها واگذار می کرد. کسانی که در شرایط خاصی و در مقطعی همکاری با جمهوری اسلامی را قبول کرده بودند بدون آن که به عواقب آن بیندیشند و یا به درجه قساوت سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، این مزدوران تازبرگمارده امپریالیسم در ایران، واقف باشند، چه بسا وقتی در چنین موقعیتی قرار می گرفتند، از شلیک خودداری می نمودند. در این صورت لاجوردی حکم اعدام خود وی را در همانجا صادر می کرد. برعکس، کسی که این امتحان را از سر می گذراند، می توانست به مثابه قاتلی که دستش به خون مبارزین آغشته است، در کنار لاجوردی ها قرار گرفته و مورد اعتماد باشد. حال، چنین توابی می توانست مدارج "پیشرفت" را با به عهده گرفتن وظایف ضدانقلابی ای که از طرف دست اندرکاران زندان به او محول می شد، یکی بعد از دیگری طی کند. به نمونه ای در این رابطه توجه کنید: "در اواسط بهمن ماه تلویزیون خیر کشته شدن موسی خیابانی و همسر مسعود رجوی را پخش کرد. صحنه عجیبی بود... همان روز و یا فردای آن روز دسته جدیدی از زندانیان از اوین وارد قزل حصار شدند. پیش از آنکه آن ها را سوار اتوبوس کنند به دیدار اجساد برده بودند. همه آنها حالتی هیستریک داشتند... ف هم ترسو بود و هم پررو. ثواب بود. حاج داود وارد بند شد بیدرنگ به سوی او رفت و خود را معرفی کرد و گفت که آماده هر کاری هست. دوستش- او را پ می نامم- در کنار او بود. او هم اظهار آمادگی برای کار می کرد... روز بعد دخترها شروع به گفتگو با اعضای سلول کردند... روشن شد که پ در جریان یک اعدام شرکت کرده و به مغز یک اعدامی ۱۴ ساله گلوله خلاص شلیک کرده است. آنها بعد و به کرات این داستان را برای افراد بازگو می کردند. ترس شدید درونی باعث می شد تا با بیان این داستان خود را در پناه دیگران قرار دهند. و ترس از اعدام از سوی دیگر آنها را وا می داشت تا به توابانی بی رحم تبدیل شوند. دو دختر در مرحله ای که من آن ها را دیدم در چنین وضعیتی بودند... شبی اسدالله لاجوردی پ را به دادستانی فرا خوانده بود و گفته بود که بنا به قولی که داده باید در مراسم اعدام شرکت کند. دختر البته زرنگ بود ولی تا اینجا قصه را نخوانده بود. او را سوار مینی بوس کرده بودند که زندانیان اعدامی را در آن نشانیده بودند. بنا به گفته پ یکی از اعدامی ها دختری بود که به شدت شکنجه شده بود و او را روی برانکارد خوابانده بودند... پس از تیرباران لاجوردی سلاحی به دست پ داده بود و او را به طرف یک اعدامی برده بود. به نظر پ اعدامی ۱۴ ساله بوده. لاجوردی طرز شلیک را به او یاد داده بود و دختر شلیک کرده و به بند باز گشته بود... " (نقل از "خاطرات زندان" شهرنوش پاریسی پور، صفحه ۱۸۵-۱۸۲). آنطور که در کتاب مذکور قید شده، آن دو دختر ثواب، در آن زمان ۱۸ و ۲۰ ساله بودند!

در مورد برنامه تواب سازی، این را هم باید اضافه کرد که در رابطه با نوجوانان، در شرایطی که آنها تحت فشار و وحشت های فراوان قرار داشتند، دست اندرکاران زندان ها برای آن نوجوانان کلاس های آموزش اسلام ترتیب داده و سعی در نفوذ ایدئولوژی ارتجاعی خود در آنها، یا به عبارتی دیگر تربیت ایدئولوژیکی آنان به نفع خود می نمودند. تربیت (!) به لحاظ عملی نیز همچون نمونه ای که در بالا به آن اشاره شد در دستور کار "مسئولین" زندان قرار داشت.

ادامه دارد...

دانشیان، از سواد سیاسی و آگاهی و باور وی به یک تئوری انقلابی، نشأت گرفته بود. ثانیاً، در رد این تبلیغ مغرضانه که گویا مبارزین فدائی دهه ۵۰ سواد سیاسی نداشتند، باید به خود واقعیت رجوع کنیم و **روی واقعیت‌های تعمق‌ناپذیر** تا آنجائی که به بنیان‌گذاران و رفقای اولیه چریک‌های فدائی خلق بر می‌گردد، **بر مبنای اسناد، شواهد و مدارک کاملاً زنده و آشکار**، آن‌ها، نه فقط به مبنای تئوریک مارکسیستی، مسلح بودند، نه تنها تجارب انقلابی در کشور‌های مختلف را مطالعه کرده و از آموزش‌های مربوط به انقلابات گذشته و معاصر بشریت در سطح جهان بهره‌مند بودند، نه فقط تاریخ گذشته و معاصر ایران را مطالعه کرده بودند و خلاصه، نه فقط از آگاهی تئوریک سیاسی لازم برای حرکت در جهت تغییر شرایط نامطلوب در جامعه خود برخوردار بودند، بلکه بسیاری از آن‌ها، سال‌ها در زمینه‌های ادبی و اجتماعی نیز کار کرده بودند. حداقل، کتاب‌ها، مقالات و ترجمه‌هایی که از آنان به جا مانده (علاوه بر آثاری از آن‌ها که قبل از انتشار، توسط ساواک، ضبط شده) در اثبات دروغ و کینه‌توزانه بودن چنان اظهاراتی، به حد کافی، گواه و شاهدند. ثالثاً، در مورد دیگر انقلابیون دهه ۵۰ که با آغاز مبارزه مسلحانه، به سوی آن آمدند، هر چند در میان آن‌ها نیز رفقای با سطح دانش سیاسی بالا و تیپ‌های تئوریک کم نبودند، اما باید خاطر نشان ساخت که حتی اگر همگی آن رفقا به اندازه رفقای اولیه سازمان تئوریک نبودند، ولی، **فهم و شعور سیاسی و اجتماعی در تک‌تک آنان، آنقدر بالا بود و آن‌ها از چنان دانش سیاسی و آگاهی انقلابی برخوردار بودند که ضرورت‌های جامعه برای پیشرفت و تعالی آن را دریافته و در جهت تغییر آن حرکت نمودند.** وانگهی، به طور اساسی باید به این واقعیت آگاه بود که **همه کسانی که در یک جنبش انقلابی شرکت می‌کنند، الزاماً تئوریسین و یا تیپ‌های تئوریک نمی‌باشند و لازم هم نیست که باشند.** این امر نه فقط در ایران بلکه در همه جوامع و در همه جنبش‌های مترقی به لحاظ زمانی دور و نزدیک، صادق است. بسیاری از افراد مبارز و به طور کلی توده‌ها که بنا به برخورداری از حدی از آگاهی انقلابی در مبارزه شرکت می‌کنند، در مسیر آن امکان می‌یابند و خود خواهند کوشید که به آگاهی و سواد سیاسی خود اضافه نمایند. مسلم است که یک رهبری انقلابی و هوشیار نیز مسئولیت بزرگی در ایجاد شرایط لازم برای این کار را به عهده دارد. پس- مغرضان به کنار- اما، کسانی که بدون تعمق در تبلیغات مغرضانه، آن یاوه‌های بی پایه را در مورد چریک‌های فدائی خلق، تکرار می‌کنند، بهتر است به جای دنباله‌روی، بگوشتند تا اندکی سواد سیاسی آموخته و آگاهی خود را از واقعیت‌های غیر قابل انکار در گذشته و حال، ارتقاء دهند.

انقلابیون دهه ۵۰، یا خود را با مارکسیسم-لنینیسم آموزش داده و آن را چنان عمیق آموخته بودند که قادر شدند با به خدمت گرفتن تجارب انقلابات جهانی و با تجزیه و تحلیل شرایط موجود در ایران، راهی برای تغییر آن پیدا نمایند و یا اگر هم به ایده‌ها و نظرگاه‌های دیگری معتقد بودند، به ضرورت تغییر وضع موجود پی برده و در عمل نیز برای دگرگون کردن آن، قاطعانه همت نمودند. این جوانان که سرشار از شور زندگی و عزمی انقلابی بودند، **آگاهی انقلابیشان به درجه‌ای بود که بگیر و ببندها و آوازه‌شکنجه‌های قرون وسطانی شاه، آنها را از راه باز نمی‌داشت؛** برعکس، خود با آگاهی از آن شکنجه‌ها و سرکوب‌ها، پا به میدان مبارزه گذاشته بودند. شکی نیست که این واقعیت، در عین حال ناشی از شجاعت آنان بود، اما پشتوانه این شجاعت، همانطور که گفته شد، جز درک عمیق ضرورت تغییر جامعه و باور به یک تئوری و نظرگاه انقلابی از طرف آنان، نبود. مغرضین که به شجاعت انقلابی مبارزین مسلح دهه ۵۰، اعتراف می‌کنند، آنقدر آگاهی ندارند و یا از این معرفت برخوردار نیستند که بدانند که این، سواد سیاسی و آگاهی انقلابی و معرفت آن‌ها به ضرورت‌های جامعه برای تغییر به نفع ستمدیدگان بود که باعث چنان شجاعت‌هایی در آن انقلابیون می‌شد؛ والا چنان جسارت و شجاعت‌هایی که آن‌ها نشان می‌دادند (مثلاً در رابطه با فدائی برجسته، کرامت دانشیان که همگان در تلویزیون رژیم شاه شاهدش بودند)، از آسمان نازل نشده بودند!

گزارشی از تظاهرات ضد جنگ در واشنگتن

(سارا نیکو)



در روز شنبه بیست و هفتم ژانویه ۲۰۰۷، شهر واشنگتن شاهد تظاهرات پر شکوهی با شرکت نزدیک به نیم میلیون نفر از مردم آمریکا بود. مردمی که به خیابانها آمده بودند تا صدای اعتراض خود را نسبت به سیاستهای ارتجاعی دولت بوش به خصوص سیاست تجاوزگرانه اش در عراق را به گوش همگان برسانند. دانشجویان، تشکلات زنان، فعالین سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی، چهره‌های هنری و خانواده‌های سربازان کشته شده در جنگ، از اقشار و طبقات مختلف جامعه در مقابل ساختمان کنگره آمریکا جمع شده بودند تا ضمن اعتراض به برنامه جدید دولت بوش مبنی بر فرستادن بیست و یک هزار نیروی نظامی جدید به عراق، خواهان خروج فوری ارتش آمریکا از عراق بشوند. نقطه مشترک همه تظاهرکنندگان اعتراض به سیاست‌های خارجی دولت آمریکا و محکوم کردن جنگ در عراق بود.

یکی از نکات برجسته این تظاهرات حضور دانشجویانی بود که غالباً از راه‌های دور اما در صفوف متشکل برای شرکت در این تظاهرات آمده بودند. در جریان راهپیمایی به راحتی می‌شد پرچم‌ها و شعارهای گروه‌های دانشجویی از جمله "سازمان دمکراتیک دانشجویان"، "دانشجویان برای جامعه دمکراتیک" و "جنبش جوانان کمونیست" را مشاهده کرد. بسیاری از آنان ضمن این که بر عدم گسترده‌گی جنبش‌های "ضد جنگ" در دانشگاه‌ها اذعان داشتند ولی به درستی به ضرورت بازسازی و شکل‌گیری جنبش‌هایی همچون جنبش "ضد جنگ" در دوران جنگ ویتنام در دهه ۶۰ و ۷۰ تاکید می‌کردند. دانشجوی ۲۱ ساله‌ای که از دانشگاه کلمبیا به همراه سایر دوستانش در این تظاهرات شرکت کرده بود می‌گفت "همیشه وقتی که نابرابری‌ها تا به این حد گسترده می‌شوند، در مقابل آن مقاومت مردم شکل می‌گیرد. درست است که این مقاومت‌ها یک روزه شکل نمی‌گیرند ولی منطقی است که بدانیم این مقاومت‌ها بوجود خواهند آمد و کارهایی که ما اکنون می‌کنیم زمینه هر چه بیشتر فعال شدن مردم را بوجود می‌آورد."

دانشجویان با افتخار از "ارن واتادا" سربازی که قرار است به علت عدم شرکت در جنگ در دادگاه نظامی محاکمه شود یاد میکردند و زمانی که پدر "ارن" برای سخنرانی حضور یافت با تشویق دانشجویانی روبرو شد که "ارن" را یک قهرمان واقعی می‌نامیدند و به نظر میرسد که مبارزه "ارن" در فعالتر شدن جو جنبش دانشجویی ضد جنگ در بین دانشجویان بسیار تأثیر گزار بوده است.

با وجود حضور وسیع نیروی پلیس "ضد شورش" که تماماً در حال آماده باش بودند، ۳۰۰ نفر از فعالین ضد جنگ با شعار "جنگ بس است" به سمت زمین داخل کنگره، ادامه در صفحه ۱۸

مطلب زیر ترجمه یکی از اعلامیه های اخیر حزب کمونیست هندوستان (مانونیست) در ارتباط با نظرات این جریان در مورد قرارداد "صلح" در نپال می باشد که برای اطلاع خوانندگان پیام فدایی در اینجا درج می گردد.

حزب کمونیست هندوستان (مانونیست) - کمیته مرکزی

نپال نوین تنها با نابودی دولت ارتجاعی می تواند بوجود آید!
قرار دادن سلاح های ارتش خلق تحت نظارت سازمان ملل به خلع سلاح خلق خواهد انجامید!!



پنج نوامبر حزب کمونیست نپال (مانونیست) وارد قراردادی با دولت نپال گردید، این قرارداد تصریح می کند که ارتش خلق PLA سلاح هایش را در هفت "کانتون منت" (اردوگاه - انبار، م) قرار می دهد، طبق همین قرارداد نیروهای مسلح دولت (ارتش-م) تعداد سلاحی برابر با شمار سلاح های ارتش خلق در "کانتون منت" ها (انبارها-م) قرار خواهد داد. این سلاح ها تحت نظارت و دیده بانی تیم سازمان ملل خواهند بود و کلیدهای "کانتون منت" به حزب مانونیست داده می شود.

در ضمن هر دو طرف به توافق رسیدند پارلمان کنونی را منحل و به جای آن یک پارلمان موقتی - با دادن سهمی از کرسی های این پارلمان به مانونیست ها - و هم چنین دولت موقتی با چند پست (مقام) برای مانونیست ها ایجاد کرده و تا تابستان آینده مجلس مؤسسان انتخاب می شود که آینده شاه نپال را تعیین خواهد کرد. این قرارداد پس از اینکه نخست وزیر کویرالا و صدر حزب کمونیست نپال (م) رفیق پاراچاندا آنرا امضا کردند رسمیت یافت و در سطح عمومی اعلام گردید.

کمیته مرکزی حزب کمونیست هندوستان (مانونیست) از انعقاد چنین قراردادی میان حزب مانونیست نپالی برادر و دولت احزاب هفت گانه به رهبری کویرالا، مهراه هندوستان، ناراحت و نگران می باشد. گذاشتن سلاح های ارتش خلق در "کانتون منت" های مشخص شده، نتایج بسیار خطرناکی در بر خواهد داشت. این عمل می تواند به خلع سلاح توده های تحت ستم نپال و نابودی دست آوردهای خلق نپال بیانجامد که در اثر یک دهه جنگ خلق و فداکاریهای عظیم بدست آمده اند.

جوهر این قرارداد که طبق آن هر دو طرف باید به نسبت برابر سلاح در انبارها بگذارند، بروشنی به نفع دولت به رهبری کویرالا خواهد بود؛ زیرا ارتش این گزینه را خواهد داشت که از ذخیره عظیم سلاح که در اختیار دارد در هر زمانی برای تقویت ارتش ارتجاعی دولت استفاده کند.

تصمیم پذیرفته شده از طرف ح. ک. ن (مانونیست) در ارتباط با مدیریت سلاح ها، حتی اگر این حزب فکری کند قبول آن یک قدم تاکتیکی برای تحقق هدف فوریش یعنی استقرار مجلس مؤسسان می باشد، برای منافع انقلاب مضر است. تمام تجارب انقلابات جهانی بارها نشان داده بودند که برای خلق، بدون ارتش خلق غیرممکن است که قدرت را تمرین کند.

هیچ چیز برای امپریالیستها و ارتجاعیون خوفناکتر از خلق مسلح نیست. بنابراین آنها با خرسندی و خوشحالی وارد قراردادی که خلق را خلع سلاح می کند می شوند. در واقع طبقات ارتجاعی حاکمه همیشه در خلع سلاح نگاهداشتن توده ها از زمان بوجود آمدن جامعه طبقاتی ثابت قدم بوده اند. توده های بی سلاح (غیر مسلح-م) طعمه راحتی برای طبقات ارتجاعی و امپریالیستها می باشند که قتل عام توده ها را انطور که تاریخ ثابت کرده حتی بصورت قانون در می آورند.

کمیته مرکزی ح. ک. هندوستان (مانونیست) به مثابه گردانی از پرولتاریا جهان به ح. ک. نپال و خلق نپال نسبت به خطر بزرگ ذاتی قرارداد جاری یعنی در انبار گذاشتن سلاح ها هشدار داده و از آنها می خواهد که در تاکتیکیهای خود با وجود تجارب تلخ تاریخی (در این مورد-م) تجدید نظر کنند. قراردادی که بر اساس آن مانونیستها به بخشی از دولت موقت در نپال تبدیل می شوند، نمی تواند کار اکثریهای ارتجاعی ماشین دولتی را که در خدمت طبقات استثمارگر و امپریالیستها قرار دارد، دگرگون سازد. دولت می تواند یا در دست طبقات استثمارگر و یا در دست پرولتاریا باشد اما نمی تواند در خدمت منافع طبقات متخاصم قرار گیرد. این یک اصل پایه ای مارکسیسم است که بدون خرد کردن ماشین دولتی نمی توان تغییرات پایه ای را در سیستم اجتماعی ایجاد کرد. با اصلاحات از بالا نمی توان تغییرات کیفی در سیستم اجتماعی استثمارگر هر چقدر هم که قانون اساسی جدید، دموکراتیک به نظر آید بوجود آورد، حتی اگر مانونیستها به یکی از اجزاء مهم دولت تبدیل گردند، خیال واهی محض است که فکر کنید که بتوان نپال نوینی بدون خرد کردن دولت موجود بنا نهاد.

توهم دیگری که قرارداد ایجاد می کند با به اصطلاح بی طرفانه جلوه دادن نقش سازمان ملل در ارتباط می باشد. سازمان ملل در واقع ابزاری است در دستهای امپریالیستها، بویژه امپریالیستهای آمریکایی، به منظور گسترش سلطه و با گردن کلفتی دخالت کردن در امور کشورهای جهان سوم (جهان تحت سلطه امپریالیسم-م) به خاطر منافع امپریالیستها. سازمان ملل ماسکی است برای مشروعیت دادن به اعمال گستاخانه امپریالیستها به منظور ستم کردن و سرکوب خلقهای جهان سوم. افغانستان و عراق نمونه های اخیر هستند که سازمان ملل مستقیماً برای مشروعیت بخشیدن به حمله و اشغال این کشورها نقش ایفا کرد. وظیفه انقلابیون است که این نقش امپریالیستی سازمان ملل را افشا کرده با آن مخالفت مدهم و علیه آن بجنگند. دادن هرگونه نقشی به سازمان ملل در مدیریت سلاح ها، نظارت بر انتخابات پروسه صلح در نپال تنها به معنی دعوت از امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا جهت دخالت گری است.

فاکتور دیگری که موجب نگرانی است ایجاد توهم توسط مانونیستهای نپال در ارتباط با نقش توسعه طلبانه دولت هند می باشد. طبقات حاکمه هندوستان بزرگترین تهدید برای خلقهای کل شبه قاره هستند و وظیفه خلقهای کشورهای مختلف آسیای جنوبی است که متحدانه علیه توسعه طلبی هندوستان بجنگند.

دولت هندوستان با حمایت امپریالیسم آمریکا پی در پی در حال دخالت گری در اوضاع داخلی نپال بوده است. این دولت از سلطنت حمایت کرده در حالی که زیر عنوان "تنوری دو پایه" مشوق دست نشاندهانش در میان احزاب پارلمنتاریست نپال بوده، در همان حال در صدد ترتیب دادن و رساندن تمام اشکال کمک به ارتش سلطنتی نپال در حمله نظامی اش علیه مانونیستها و معاملات مخفیانه با کنگره نپال به رهبری کویرالا و دیگر احزاب ارتجاعی بوده، و مصمم بوده تا ارتش خلق و توده های نپال را خلع سلاح و مانونیستها را منزوی گرداند. هدف این دولت دست یافتن به ثروتهای طبیعی نپال بخصوص ذخیره های هیدروالکتریک و تبدیل نپال به کشوری امن برای امپریالیستها و سرمایه داران کمپرادور خود می باشد.

رفیق پاراچاندا مکرراً نقش هندوستان در ایجاد قرارداد میان مانونیستها و احزاب هفتگانه را ستایش کرده، این عمل او به ایجاد توهم در میان توده های هند دامن می زند به جای اینکه آنها را به منظور جنگیدن علیه سیاستهای توسعه طلبان دولت هندوستان آگاه و تشویق نماید. همان نیروهایی که قصد دارند در آینده در نپال به درگیری نظامی دست یازند. تعجب آورتر ادعاهای قاطعانه ح. ک. ن (مانونیست) مبنی بر این است که "تاکتیکیهای" جاری آنها در نپال سرمشق دیگر مانونیستها در آسیای جنوبی خواهد بود. همچنین رفیق پاراچاندا از دیگر احزاب مانونیست دعوت به عمل می آورد که در استراتژیهای انقلابی خود تجدید نظر کنند و به دموکراسی چند حزبی زیر نام دموکراسی قرن بیست و یکم عمل کنند.

کمیته مرکزی ما بطور شفاف به ح. ک. ن (مانونیست) و بطور کلی به خلقها اعلام می کند که در هیچ کشوری دموکراسی اصیل بدون تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا نمی تواند وجود داشته باشد و به اصطلاح دموکراسی چند حزبی قادر نیست تغییرات اساسی در زندگی توده ها بوجود آورد. حزب ما از احزاب مانونیست و خلقهای آسیای جنوبی می خواهد که بر راه جنگ توده ای طولانی که بوسیله رفیق مانو نشان داده شد پافشاری کنند. ما همچنین بار دیگر از ح. ک. ن (مانونیست) درخواست می کنیم در مورد تاکتیکیهای جاریشان که عملاً جهت استراتژیک انقلاب در نپال را تغییر داده بازنگری کنند و توافق خود با دولت نپال مبنی بر قرار دادن سلاح های ارتش خلق در انبارها را پس بگیرند. زیرا که این عمل، خلق را در برابر حملات ارتجاعیون بی دفاع خواهد کرد.

آزاد، سخنگوی کمیته مرکزی حزب کمونیست هندوستان (مانونیست)

(ترجمه: غلام امیدوار، ۱۳ نوامبر ۲۰۰۶)

پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت "روز کومه له"، به سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

رفقا، درود های انقلابی ما را بپذیرید!

۲۶ بهمن، روز پیشمرگ کومه له، فرصتی است تا یاد تک تک انقلابیونی که در صفوف کومه له در نبرد بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و جهت رسیدن به آزادی و تحقق حق تعیین سرنوشت خلق کرد جان باختند را بار دیگر گرامی بداریم.

رفقا!

امروز در شرایطی روز پیشمرگ کومه له برگزار می گردد که سیاستهای تجاوزگرانه آمریکا در عراق و افغانستان، خاورمیانه را به کانون رقابتهای و تجاوزات امپریالیستی بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم تبدیل کرده است. در شرایطی که در چنین چارچوبی خطری بزرگ مردم ما را تهدید می کند دیکتاتوری حاکم بر کشور بنا به ماهیت سرسپرده اش با سیاستهای ضد ملی و ضد مردمی خود درست آب به آسیاب همین سیاستهای خانه خراب کن امپریالیستی می ریزد. از سوی دیگر متأسفانه شاهدیم که برخی از سازمانها و جریانهای که قبلاً در صفوف مردم ایران قرار داشتند اعتبار و نیروی خود که به بهای خون و مبارزه صدها مبارز صدیق و جان بر کف بدست آمده را دستمایه همکاری با امپریالیستها نموده و دست کمک بسوی آنها دراز کرده اند. امپریالیستهای که برای پیشبرد سیاست های ضد مردمی خود می کوشند موقعیت مبارزاتی چنین جریانات سیاسی را در جهت اهداف خود کانالیزه کنند. در شرایطی که این سیاست ضد مردمی به بغرنجی و پیچیدگی اوضاع بسی افزوده است وظیفه هر نیروی انقلابی است که با هوشیاری دوچندان بر ارزشها و باورهای انقلابی تاکید کرده و اجازه ندهد که دشمن اصلی خلقهای منطقه در لباس دوست! وارد صفوف اپوزسیون رژیم شده و خاک به چشم مردم ستمدیده ما بریزد. بکوشیم جهت تحکیم صفوف مبارزاتی توده های تحت ستم با تلاش هر چه فزونتر به افشای این سیاست و کسانی که در این جهت گام بر میدارند بپردازیم. تجربه مبارزات مردم ما به خصوص مبارزه وقفه ناپذیر خلق دلاور کرد نشان داده که دمکراسی، این شرط رسیدن به حق تعیین سرنوشت جز از طریق نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته دست یافتنی نیست.

در سالگرد روز پیشمرگ کومه له برای شما در مبارزه بر علیه امپریالیسم و رژیم سرسپرده اش جمهوری اسلامی آرزوی موفقیت و پیروزی کرده و امیدواریم که صفوف متحد مردم ما و همه سازمانهای انقلابی قادر شود هر چه زودتر دیکتاتوری حاکم بر کشور را سرنگون و نابود سازد. دیکتاتوری لجام گسیخته ای که سالهاست با توسل به قهر آشکار، همه مطالبات مردم ما و از جمله حق تعیین سرنوشت خلقهای زیر ستم را وحشیانه پامال نموده است.

مرگ بر امپریالیسم!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی می جنگد!

بر قرار باد اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلقهای سراسر ایران!

چریکهای فدایی خلق ایران- بهمن ۱۳۸۵

، "ماشین سرکوب و جنگ را در هم بشکنیم"، "نه به امپریالیسم"، "جنگ راه حل نیست، جنگ را خاتمه دهید" در سراسر این تظاهرات بارها فریاد زده شدند.

یکی از شعارهای دانشجویان شرکت کننده در تظاهرات "دانشگاه، نه میدان جنگ" بود که فعالان ایرانی شرکت کننده در این تظاهرات را به یاد شعار دانشجویان مبارز ایران که در ۱۶ آذر امسال در مقابل احمدی نژاد فریاد زدند "دانشگاه پادگان نیست" می انداخت و نشان می داد که درد و مبارزه مشترکی همه مردم جهان را به هم پیوند می دهد.

در این راهپیمایی اعتراضی، تعدادی از ایرانیان هم شرکت کرده بودند که برخی از آنها با حمل شعار هایی حمله احتمالی آمریکا به ایران را محکوم می کردند.

ادامه از ص ۱۶، گزارش از تظاهرات ...

محوطه ای که از قبل توسط پلیس بسته شده بود وارد شدند و با وجود یورش پلیس توانستند حدود نیم ساعت در آنجا تحصن کنند. بعد از پایان این تحصن این جمع نیز به بقیه تظاهرات کنندگان پیوستند. تظاهراتی که برای ساعتها با طنین شعارهای اعتراضی مردم و نواختن طبل ادامه داشت و فریاد تظاهر کنندگان ساختمان های اطراف و بویژه گنجره آمریکا را به لرزه در آورده بود. در طول این تظاهرات شعارها و ابتکارات جالبی دیده می شدند. برای نمونه در قسمتی از پارک مقابل گنجره آمریکا، پارکی که تظاهرات از آنجا شروع می شد، محلی درست کرده بودند که تظاهر کنندگان به یاد قربانیان جنگ عراق که پس از اشغال کشورشان به وسیله ارتش آمریکا در آن کشور کشته شده اند، یک جفت کفش گذاشته بودند. مشاهده کوهی از کفش های رنگارنگ که سمبل کشته شدن بیش از ششصد و پنجاه هزار نفر از مردم عادی عراقی در طول اشغال عراق تا به حال می باشد، بسیار تکان دهنده بود. کفش های کودکانی که قربانی این جنگ امپریالیستی شده اند که بر روی برخی از آنها نام فرد کشته شده نیز نوشته شده بود نظر هر عابری را به خود جلب می کرد. به واقع هر انسان متعهدی با مشاهده این صحنه منقلب میشد و واقعیت از بین رفتن این همه انسان در این جا دیگر فقط یک خبر نبود و آنرا کاملاً میشد به عینه حس کرد.

در قسمت دیگری از این تظاهرات عده ای با پوشیدن لباس های نارنجی و بسر کردن کیسه هانی به رنگ سیاه، اعتراض خود را نسبت به شکنجه شدن زندانیان اسیر در "گوانتانامو" نشان می دادند و خواهان آزادی این زندانیان اسیر که در غیر انسانی ترین شرایط نگهداری و شکنجه می شوند بودند. بیشتر شعارها و پلاکاردها در این تظاهرات از محتوای مبارزاتی خوبی بر خوردار بودند. شعارهایی مثل "بوش را محاکمه کنیم"

لیست کمک های مالی

آمریکا	صمد	سحر	نشریات	نشریات
۱۰ دلار	۳۰ دلار	۲۰۰ دلار	۱۰۰ دلار	

انگلستان

یاد یاران یاد باد	۱۰ پوند
پیام فدایی	۵ پوند
س	۲۰ پوند

ستون آزاد

پاسخ به نامه سرگشاده آقای سیامک پرتوی

با سلام!

آقای سیامک پرتوی در پاسخ به نامه سرگشاده شما قبل از هر چیز باید بگویم که بسیار خوشحالم که می بینم پس از مدتها برخورد و گفتگو با اعضا و وابستگان حزب شما (حزب کمونیست ایران م.ل.م)، سرانجام نامه ای عاری از توهین و ناسزا دریافت کرده ام. من این تغییر در شیوه برخورد را به فال نیک گرفته و امیدوارم که از این به بعد تلاش شود که در تبادل نظرات و بحث ها از شیوه های "آرمان کوشایی" استفاده نشود.

آقای پرتوی، من نیز معتقدم که بهتر بود که در این بحث، ما صرفاً روی موضوع مذاکرات صلح فی مابین حزب کمونیست نپال و دولت این کشور و نتایج این امر برای جنبش انقلابی متمرکز می شدیم. اما متأسفانه این شما بودید که در نوشته خود به نکاتی اشاره کردید که من در پاسخ به آنها مجبور شدم به برخی از مواضع سیاسی تشکیلات شما در گذشته اشاره کنم. باید تأکید کنم که من با یادآوری مواضع سازمان شما قصد آزار کسی را نداشتم. تنها هدف من این بود که به نکات مورد اشاره خودتان پاسخ داده باشم.

اتفاقاً من بر آن باورم که اگر ما در این بحث صرفاً روی مسئله انقلاب نپال و قرارداد صلح اخیر متمرکز می شدیم آنگاه من با فرصت بیشتری می توانستم به شما نشان دهم که بر عکس ادعای خودتان، بحثهای شما حقیقتاً "شکست طلبانه" و "انحلال طلبانه" است. و همچنین می توانستم به شما ثابت کنم که چرا کمونیستها مجاز نیستند که هیچگاه **واقع بینی** در برخورد به مسائل انقلاب را فدای جلوگیری از "فضای بدبینی" نسبت به توازن قوای انقلاب و ضد انقلاب و سازشهای غیر اصولی نمایند.

آیا این شکست طلبی نیست که سازش غیر اصولی ای که دارد دستاوردهای یک دهه مبارزه را بر باد می دهد را "آستانه تولد یک دولت سوسیالیستی" جلوه دهیم؟!

اما در رابطه با پیشنهاد شما مبنی بر سفر من به نپال جهت پیدا کردن "ارزیابی واقع بینانه ای از چگونگی پیشرفت قرارداد صلح اخیر"، ضروری می بینم بر این نکته تأکید کنم که من نه تنها بر این عقیده ام که کمونیستها باید از نزدیک شرایط انقلاب در نپال (و نه تنها نپال) را و چرایی گرایش حزب کمونیست این کشور به مذاکره با دولت مرکزی و انعقاد قرارداد صلح و چگونگی اجرای این قرارداد در عمل را دنبال کنند، بلکه بر این امر تأکید دارم که آن رفقائی که امکان یافته اند خود به نپال سفر نموده و بطور عینی سیر رویدادها را مشاهده نمایند وظیفه انقلابی به آنها حکم می کند که مشاهدات و تجربیات خود را در اختیار کل جنبش انقلابی قرار دهند. متأسفانه من تاکنون شاهد هیچ گزارش زنده ای از طرف شخص شما نبوده ام!! از آنجا که فرد بدبینی هم نیستم فکر کردم شاید مشغله زیاد شما باعث شده که ما را از شنیدن تجربیات سفر خود به نپال محروم کرده اید؟!

با توجه به پیشنهاد شما به خودم برای سفر به نپال، و با توجه به روابط نزدیک حزب شما با حزب کمونیست نپال، از آنجا که احتمالاً شما از آن تیپ هائی هم نیستید که به قول معروف "مرگ را برای همسایه بخواهند" منطقاً باید یکی از آن رفقائی در حزب کمونیست م-ل-م باشید که تاکنون چند بار به نپال سفر کرده اند تا از "نزدیک با وضعیت سیاسی و نظامی انقلاب نپال آشنا شده" و "ارزیابی واقع بینانه ای از چگونگی پیشرفت قرارداد صلح اخیر بدست" آورند. اما در تعجب ام که چرا تاکنون شما ما را از شنیدن تجربیات سفر خود به نپال محروم کرده اید؟

تا آنجا که به خاطر می آورم تاکنون تنها یکی از رفقائی که به نپال سفر کرده به نام "صمد شمس" (که وابسته به تشکیلات شما هم نبود) در یک اتاق پالتاکی (که از طرف رفقای سازمان یافته بود) برخی از تجربیات خود را در اختیار بقیه قرار داد.

براستی چرا رفقای شما که روابط نزدیکی هم با حزب کمونیست نپال دارند و قادرند دیگران را "در سازماندهی" سفر به نپال "یاری" دهند و "تسهیلات لازمه را" در اختیار آنها قرار دهند، به چنین سفر هائی اقدام نمی کنند؟ و اگر چنین سفرهایی داشته اند چرا نتایج آنها را خود بطور زنده در اختیار دیگران قرار نمی دهند؟ و چرا از تجربیات خود با دیگران سخن نمی گویند؟!



چون همان طور که گفتم فرد بدبینی نیستم و فکر می کنم که حتماً تعدادی از رفقای حزبی شما در انتظار سفر به نپال می باشند و از آنجا که احتمالاً امکانات حزب شما نیز محدود میباشد، جهت کمک به تسریع سفر آنها درست دانستم که ضمن تشکر از پیشنهادتان، به شما اطلاع دهم که بهتر است که شما امکانات حزبی خود را صرف سفر رفقای خود کنید. و من نیز از طریق امکانات خودم و روابط و کانال های خودم چنین سفری را سازماندهی کنم. بار دیگر از پیشنهادتان سپاسگزارم!

با ایمان به پیروزی طبقه کارگر

روناک مدائن

۲ ژانویه ۲۰۰۶

در کشور ما حتی يك كيلومتر «اتوبان مطابق با استاندارد جهانی» وجود ندارد."

مطبوعات جمهوری اسلامی به بهانه سفر رئیس جمهور پاکستان به ایران نسبت به ناامنی مرز های دوکشور به اعتراض برخاسته و با توجه به تشدید حملات نظامی به نیروهای انتظامی در این منطقه خواهان آن شدند که "پاکستان، منطقه امنی برای تروریست‌های وطنی، که تفرقه‌افکنی و برادر کشی و تشدید اختلاف قومی و مذهبی در صدر فعالیت‌های آنان است، قرار نگیرد." یکی از این خبرگزاریها نوشت: "گروگان‌های فاجعه تروریستی تاسوکی که بعد از ماه‌ها از بند تروریست‌ها آزاد شده‌اند، بر صحت حضور خود در کشور پاکستان تأکید کرده و از این که تروریست‌ها به راحتی در این کشور مأوی گزیده‌اند، شگفت زده شده‌اند." وزیر امور خارجه آمریکا با تأکید بر این امر که دولت ایران باید درقبال اقدامات زیر مجموعه‌های خود در عراق پاسخگو باشد، اعلام کرد که بعید نیست بزودی جهت مذاکره در مورد مسائل فی مابین، ارتباط‌هایی بین دو کشور برقرارشود. وی در همان حال تأکید کرد که البته تاکنون نیزارتباطاتی با تهران داشته ایم و گفتگو از طریق کانال‌های بین واشنگتن و تهران صورت می پذیرفته است.

در اواسط بهمن ماه به دنبال اینکه یک سری از بانکهای اروپائی مبادلات دلاری خود را با جمهوری اسلامی متوقف نمودند، کومرتس بانک Commerzbank آلمان نیز تصمیم گرفت که مبادلات دلاری خود را با جمهوری اسلامی قطع کند. از مدتی پیش کلاوس پتر مولر Klaus-Peter Müller رئیس کومرتس بانک از فشارهای آمریکا جهت محدود کردن مبادله با جمهوری اسلامی خبر می داد .

به دنبال پیدا شدن جنازه یک مرد کارتن خواب در پارک خواجوی کرمانی در میدان هرندی خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد که حداقل هفته ای ۳ کارتن خواب تنها در محدوده کلانتری مولوی از سرما جان می بازند.

نگاهی به برخی از اخبار

به گزارش مطبوعات اطریش، دولت این کشور در چارچوب تقویت نیروهای سرکوب رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با فروش ۳۰ هزار قبضه سلاح کمری به وزارت کشور جمهوری اسلامی موافقت نموده است.

مرکز پژوهش های مجلس جمهوری اسلامی اعلام کرد که از ۹۴ میلیون جمعیت ثبت شده در کشور، فقط ۱۷ میلیون مورد فوت، ثبت شده است و بر این اساس جمعیت کشور ۷۷ میلیون نفر می باشد. اما این عدد با جمعیت واقعی کشور ۷ میلیون اختلاف دارد!

به دنبال چند رشته انفجار در خوزستان جمهوری اسلامی تاکنون چندین نفر را به اتهام شرکت در این بمب گذاریها در زندان اهواز اعدام نموده است. جنایتکاران حاکم در حالیکه آذر ماه سه نفر را به این اتهام به دار آویختند بار دیگر در بهمن ماه ۴ نفر دیگر را هم اعدام نمودند.

علی زادسر، که نمایندگی رژیم از جیرفت در مجلس را به عهده دارد در نامه ای به احمدی نژاد نسبت به "عدم امنیت" در جاده های کشور هشدار داده و نوشت: "سالی ۲۰ هزار نفر در تصادفات جاده های کشور کشته و قریب ۳۰۰ هزار نفر مصدوم میشوند." او در ادامه نامه خود اعتراف می کند که: "کشور پهناور ایران اسلامی یکصد و هشتاد هزار (۱۸۰/۰۰۰) کیلومتر راه دارد که فقط ۳۱ هزار کیلومتر از آن، بزرگراه، آزاد راه و راه اصلی است و ۴۴ هزار کیلومتر آن راه فرعی پر خطر هستند و مابقی هم که بیش یکصد هزار (۱۰۰/۰۰۰) کیلومتر از مجموعه فوق را در بر می گیرند، راه روستایی نامیده می‌شوند. در کمال تأسف و ناباوری فقط و فقط ۲۳ هزار کیلومتر از ۱۸۰/۰۰۰ کیلومتر راه کشور تحت نظارت و کنترل اجمالی پلیس قرار دارند! یعنی حدود ۱۳ درصد، و با صد تأسف باید اذعان کرد که

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت دیدن

کنید:

<http://www.ashrafdehqhani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

آدرس پست الکترونیک

e-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق

ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق

ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051

London

WC1N 3XX

England

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!